

حسین صمدی

علویان طبرستان

تحقیق در احوال، آثار و عقاید فرقه زیدیه ایران

تألیف

دکتر ابوالفتح حکیمیان

www.KetabFarsi.com



علویان طبیرستان

دکتر ابوالفتح حکیمیان

چاپ اول : ۱۳۴۸ دانشگاه تهران

چاپ دوم : پاییز ۱۳۶۸ انتشارات الهام

تیراژ : ۳۱۰۰/ نسخه

الهام خیابان انقلاب رویروی دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب تلفن : ۶۴۰۸۴۴۱

این رساله را که آقای ابوالفتح - علمین

در باب علویان کبرستان نوشته اند بنده

مطابق وظیفه و با اعلام تمام مجریه جزیره

از اهل تا آخر مطالعه کرده ام درین رساله

که مالتون لازماً با خود داشته باشید

آن را حتماً یافته ام و نویسنده درجه اول

گرفته و مستحقه از آنرا بقدر مستحقه وانی

داشته است توفیق نویسنده را اگر نوسندم و التماس

دارم هیچ استیفاء که تمام قصورهای زمانه چنان

این رساله برای مردمی کردن یک نعمت از تاریخ ایران

اسلامی بسیار سودمند خواهد بود

زینا

۴۷/۵/۲۵

پیش‌نوشتار

با تأییدات خداوند متعال، چاپ دوم کتاب "علویان طبرستان" که نخست از طریق دانشگاه تهران انتشار یافته بود به‌پایمردی و اهتمام و همگامی مدیران محترم انتشارات الهام در دسترس مشتاقان مباحث علمی، ادبی، تاریخی و عقیدتی قرار می‌گیرد. آن‌هنگام که مؤلف، همچون خیل دانشجویان دیگر، سرگرم تحقیق و تألیف و تحریر رساله‌ها حاضر بود و امیدها و آرمانها در سر می‌پرورانید هرگز تصور نمی‌کرد این وجیزه، چنان‌مورد تأیید نخبه‌استادان دانشکده‌ها، هیات‌معارف اسلامی قرار گیرد که تقریباً "بی‌هیچ فاصله از لحظات تصویب، جهت چاپ در ردیف انتشارات دانشگاه تهران به‌آن مرکز بزرگ علمی ایفاد گردد و امروز که روزگاری نسبتاً دراز از آن ایام گذشته است هنوز احساس می‌کند در برابر انبوهی از ناگفته‌ها، ناخوانده‌ها و ننوشته‌ها قرار دارد که اگر لغایت عمر نیز دانشجویوار سرگرم پژوهش و کند و کاو باشد باز هم ره به‌جایی نخواهد برد به‌حکم آنکه فرموده‌اند: العلم کثیر والعمر قصیر. در چنین شرایطی که مسائل بکر و دست‌نخورده و مضمونهای متنوع علمی، تاریخی و ادبی در گنجینه‌ها معتقدات و تاریخ کهنسال ایران عزیز به‌انتظار محققان و پژوهندگان، از دیده‌ها دور مانده‌اند جای بسی تأسف است که برخی دانشمندان نمایان هنوز "انتحال" را بر قبول زحمت مطالعه و درک لذات کشف و شهود عینی ترجیح و آثار دیگران را مورد دستبرد قرار می‌دهند همچنانکه کتاب حاضر به‌عناوین مختلف مورد استراق شبروان علوم قرار گرفته و بی‌آنکه جنبه‌های علمی در نظر گرفته شود مثله و ابتر و داستانونار چاپ و منتشر شده است.

باری گرچه متن و حواشی و تعلیقات این کتاب، مورد هیچ‌گونه تغییر و تبدیل و تجدید نظر قرار نگرفته و از روی همان چاپ اول دانشگاه تهران - که خود محصول نسخه‌های تحریری دیکته شده توسط مؤلف و رسم الخط تند نویسان حرفه‌ای بود - به‌طریق افسست چاپ شده است، مع‌هذا با انعکاس دستخط محقق مفضل و ادیب اریب، استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب - سلمه‌الله تعالی - والحق شجره نسب علویان ایران (آل‌حسین و آل‌حسین علیهم‌الصلوة والسلام)، پیرایه‌ای بر چاپ نخست بسته شد تا مزیتی بر طبع پیشین، فراهم آید شاید مراتب رضامندی و خوشنودی خوانندگان ارجمند بیش از پیش تأمین گردد.

" مؤلف "

فصل اول

محیط تاریخی و جغرافیایی طبرستان

در سده قرن اول هجری

- بخش اول :** محیط تاریخی ص ۱ - سلسله قارنیان ص ۱ - سلسله باوندیان ص ۲ - سلسله دابویهیان ص ۳ - سلسله پادوسپانیان ص ۴ - محیط سیاسی و اجتماعی ص ۴ - اسلام در طبرستان ص ۷ - اولین حمله عرب به طبرستان ص ۷ - دومین هجوم عرب به طبرستان ص ۱۲ - طبرستان از آغاز خلافت عباسیان تا پیدایی مازیار ص ۱۵ - پیمانی که گسست ص ۱۶ - والیان عرب در طبرستان ص ۱۷ .
- بخش دوم :** اوضاع جغرافیایی طبرستان در قرون اول اسلامی ص ۲۵ - فراشوازجر و سازندگان ص ۲۷ - طبرستان و توابع آن ص ۳۳ - ریشه و معنای کلمه طبرستان ص ۳۳ - نواحی طبرستان ص ۳۶ - اوضاع عمومی طبرستان ص ۳۷ - دژها و شهرهای طبرستان ص ۳۹ - گرگان و توابع آن ص ۴۳ - راههای گرگان و طبرستان ص ۴۶

فصل دوم

قیام سادات علوی

- بخش اول :** قیام زید و پیدایی فرقه زیدیه ص ۴۸ - شهادت امام زید ص ۵۳ - سیرت هشام خلیفه و امام زید ص ۵۸ .
- بخش دوم :** قیام سادات علوی در ایران و ممالک همجوار ص ۶۲ .
- بخش سوم :** پیدایی علویان طبرستان ص ۶۸ - داعی اول : حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ص ۷۴ - استیلای حسن بن زید ص ۷۹ - یعقوب لیث و حسن بن زید ص ۸۰ - مدعیان دیگر ص ۸۳ - حسب الحال و آثار حسن بن زید ص ۸۴ - داماد داعی اول : احمد بن محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن الشجری بن القاسم البطحانی بن الحسن بن زید بن الحسن (ع) ص ۸۹ - داعی کبیر: محمد بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن

ابی طالب (ع) ص ۹۱ - اوضاع طبرستان در عهد محمد بن زید ص ۹۲ - ناصر کبیر - اطروش : ابو محمد حسن بن علی عسکری بن الحسین بن عمر الاشراف بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) ص ۹۶ - آثار ناصر کبیر ص ۱۰۰ - داعی جلیل یا داعی صغیر : ابو محمد حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبد الرحمن الشجری بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی (ع) ص ۱۰۱ - پیروزیهای دوران حکومت حسن بن قاسم ص ۱۰۲ - ولایت ناصران ص ۱۰۴ - صاحب جیش (ناصر اول) : ابو الحسن احمد بن حسن علی عسکری بن الحسین بن عمر الاشراف بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) ص ۱۰۴ - ناصر دوم : ابو القاسم جعفر بن حسن بن علی عسکری بن الحسین بن عمر الاشراف بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) ص ۱۰۴ - ابو علی ناصر (ناصر سوم) : ابو علی محمد بن احمد بن حسن بن علی بن الحسین بن عمر الاشراف بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) ص ۱۰۵ - صاحب قلنسوه ((ناصر چهارم)) : ابو جعفر محمد بن احمد بن حسن بن علی بن الحسین بن عمر الاشراف بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) ص ۱۰۶ - الثائر بالله یا سید ایض : ابو الفضل جعفر بن ابی - عبدالله حسین بن ابی الحسین علی العسکری بن ابی محمد الحسین بن عمر الاشراف بن علی السجاد بن حسین بن علی (ع) ص ۱۰۸ - اوضاع طبرستان پس از درگذشت الثائر بالله ص ۱۰۹ - مهدی لدین الله القائم بحقی الله : ابو محمد عبدالله بن حسن قاسم بن حسن بن علی بن عبد الرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن اسام حسن بن علی (ع) ص ۱۱۰ - امارت برادران هارون : السید مؤید بالله، ابو الحسن احمد بن حسین بن هارون بن محمد البطحانی بن قاسم بن حسن زید بن اسام حسن بن علی (ع) ص ۱۱۲ - السید ناطق بالله : ابو طالب یحیی بن حسین بن محمد هارون - بن محمد بطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن اسام حسن بن علی (ع) ص ۱۱۴ - المسدد بالله : ابو القاسم زید بن ابی طالب الحسن بن زید بن صالح بن محمد الاعلم ابن عبید الله بن عبد الرحمن بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن السبط الکبیر بن علی (ع) ص ۱۱۵ - انحطاط و انقراض علویان طبرستان ص ۱۱۶ .

فصل سوم

عقاید و آراء فرقه زیدیه

- بخش اول : پیدایی و افتراق فرقه زیدیه (زیدیان) ص ۱۱۹ .
بخش دوم : عقاید و آراء فرقه زیدیه ص ۱۲۵ - زیدیه و معتزله ص ۱۳۶ .

بخش سوم : زیدیه و مسائل گوناگون مذهبی و اجتماعی ص ۱۴۱ - خلافت، بار سنگینی است
 ص ۱۴۲ - معصومیت امام برای چیست؟ ص ۱۴۳ - افضل غیر از اصلح است
 ص ۱۴۴ - آیا دو امام در یک اقلیم بگنجند؟ ص ۱۴۴ - مهدویت و امامست
 پنهانی وجود ندارد ص ۱۴۶ - گناه و ثواب ناشی از باست ص ۱۴۶ - علم خدا
 ازلی وابدی است ص ۱۴۷ - پیشوا به اعجاز محتاج نیست ص ۱۴۷ - صفات خدا
 ص ۱۴۸ .

بخش چهارم : عبادات و عقود در فقه زیدیه ص ۱۴۹ - عبادات، شروط نماز ص ۱۵۰ - تیمم -
 ص ۱۵۱ - زکوة ص ۱۵۱ - خمس ص ۱۵۴ - حج ص ۱۵۵ - ابریمعروف و
 نهی از منکر و تقیه ص ۱۵۴ - عقود، عقد نکاح و شروط آن ص ۱۵۷ - بیع -
 ص ۱۵۹ - ربا ص ۱۶۰ - سلم و سلف ص ۱۶۲ - اخذ به شفعة ص ۱۶۳ - سزاعه
 ص ۱۶۳ - هبه و نذر ص ۱۶۴ .

بخش پنجم : اصول اجتهاد در مذهب زیدی ص ۱۶۶ - تعریف قرآن، سنت و استصحاب ص ۱۶۶
 زیدیه و اجماع ص ۱۶۸ - استصحاب ص ۱۶۹ - زیدیه و اجتهاد ص ۱۷۱ -
 شرایط مجتهد ص ۱۷۱ - نمو و انتشار مذهب زیدی در جهان ص ۱۷۲ - زیدیه
 در ایران ص ۱۷۴ .

فصل چهارم

محیط فرهنگی طبرستان در دوران امارت هلویان

اشاره‌ای کوتاه به وضع ادبیات ایران در قرون اول اسلامی ص ۱۷۶ - بارگاه حسن بن زید
 ص ۱۷۸ - زید بن محمد بن زید ص ۱۸۲ - ناصر کبیر و فرزندان او ص ۱۸۲ - اخوان هارون ص -
 ۱۸۵ - محمد بن جریر طبری ص ۱۸۶ - حمزه علوی ص ۱۸۷ - عبدالعزیز عجلی ص ۱۹۰ -
 ابن هندو ص ۱۹۰ - ابوسعید مظفر بن ابراهیم ص ۱۹۲ - ابوالعلاء سهروانی ص ۱۹۳ - علی بن
 احمد (ابوطالب) ص ۱۹۳ - سعید بن محمد الکاتب ص ۱۹۴ - اخطلی ص ۱۹۵ - عمر بن احمد
 ص ۱۹۶ - ابوعبداله احمد بن محمد الولیدی ص ۱۹۶ - ابوالعلاء سروی ص ۱۹۷ - ابوالعباس
 سعید بن احمد طبری ص ۱۹۸ - ابوهشام علوی طبری ص ۱۹۸ .

تکمله

فضای گرگانی عصر هلویان

علی بن عبدالعزیز ص ۱۹۸ - علی بن احمد جوهری ص ۱۹۹ - ابوسعمر ص ۱۹۹ - قاضی

ابویشر ص ۱۹۹ - ابو عبداللہ محمد ص ۲۰۰ - ابو عبداللہ حسین ص ۲۰۰ - شیخ ابوالمحاسن ص -
 ۲۰۰ - ابو مظفر جرجانی ص ۲۰۱ - عبدالقاهر جرجانی ص ۲۰۱ .

تعلیقات و اضافات

از صفحہ ۲۰۲ الی صفحہ ۲۶۰

فہرست ماخذ و مراجع

اول: کتاب آسمانی ، کتب تاریخی و انساب ص ۲۶۱ - دوم: کتب جغرافیایی ص ۲۶۶ -
 سوم: کتب مذہبی، فقیہی، حقوقی و اصولی ص ۲۶۹ - چہارم: کتب ادبی و تراجم احوال ص
 ۲۷۱ - پنجم: فرہنگنامہ ہا ص ۲۷۴ - ششم: کتب و رسالات دیگر ص ۲۷۴ .

فہرست کتب ، رسالات و نشریات

از صفحہ ۲۷۷ الی ۲۸۲

فہرست اعلام جغرافیایی

از صفحہ ۲۸۳ الی ۲۹۳

فہرست اعلام (اسامی خاص و کنیہا)

از صفحہ ۲۹۴ لغایت کتاب .

فصل اول

محیط تاریخی و جغرافیایی طبرستان

در سه قرن اول هجری

بخش اول : محیط تاریخی و اجتماعی

در جریان سه قرن اول هجری هنگامی که خلفای اسلامی - فرزندان امیه و بنی عباس - نفوذ سیاسی و مذهبی خود را از کرانه های اسپانیا تا سرزهای چین گسترانیده بودند هنوز در بخش شمالی ایران یعنی سرزمینی که آن هنگام طبرستان نامیده میشد و امروزه سازندگان سینامیم پادشاهانی از نژاد اصیل و نجیب ایرانی حکومت داشتند که بعزت موقعیت خاص خود ، از گزند هر بلایی مصون بودند . اینان که همزمان با ساسانیان هر کدام در قسمتی از کوهستانهای صعب العبور طبرستان با نام و عنوانی مخصوص حکومت میراندند سلسله هایی بترتیب زیر تشکیل داده بودند :

سلسله قارنیان یا سوخراییان .

سلسله باوندیان

سلسله دابویهیان یا گاوبارگان

سلسله پادوسبانان

۱- سلسله قارنیان (قارنوند) یا سوخراییان - این سلسله که از قدیم الایام لقب «جرشاه» یعنی ملک الجبال بخود داده بودند و بعدها به اصفهید یا اسپهبد ملقب شدند منسوب به سوخرا و بروایتی از فرزندان کاوه آهنگر بودند^۲ .
خسرو انوشیروان بسال پنجاهم پیش از هجرت پس از کشتن برادرش «کیوس»

که پدر شاهپور و در آن هنگام فرمانروای طبرستان بود «شهریار کوه» و کوه قارن را به قارن پسر سوخرا واگذار کرد و او را به امارت طبرستان گماشت محل حکومت آل قارن همچنانکه گفتیم «کوه قارن» متصل به فیروز کوه بود، شهر آن «شهمار^۲» و قلعه اش فبریم یا بریم^۴ نام داشت. قارنیان یا سوخراییان مدت ۲۷۴ سال در کوهستانهای طبرستان فرمانروایی کردند و با مرگ مازیار بن قارن در سال ۴۲۴ یعنی ربع قرن پیش از ظهور علویان طبرستان، حکومت این سلسله پایان رسید^۵.

۲- سلسلهٔ باوندیان - اول کس از سلسلهٔ باوندیان که در تاریخ از او نام برده اند شروین بن سرخاب است و جبال شروین در سرحد قومس، مأخوذ از نام اوست. آل باوند مدت چهارصد سال - از سال ۴ تا ۴۰۴ هجری در طبرستان فرمانروایی کردند. فرمانروایان این سلسله نیز نخست مانند قارنیان، لقب ملک الجبال و عنوان اسپهبد داشتند.

پس از سقوط ایران بدست عرب، مردم طبرستان، باور را که فرزند شاهپور و نوادهٔ کیوس بود در سال چهارم هجری به اسپهبدی طبرستان برداشتند و او جد خاندان آل باوند است.

خاندان مبارك ملوك باوند مأمّن خائف، ملاد ملهوف و ملجاء سلاطین و ملوك روی زمین بود. از اقطار عالم و آفاق گیتی بهر کس ملالی روی میداد سوی بارگاه ایشان میشتافت. حمایت ایشان از پناهندگان بغایتی بود که اگر فرزندان خلفا و ملوك و امرا از بیم گناه، روی بدرگاهشان می نهادند هرگز مورد بازخواست و بی عنایتی قرار نمیگرفتند^۶. اولیاء اله آمالی میگوید: از «عهد اکاسره الی یومنا هذا هرگز... مازندران از ملوك باوند خالی نبود و اگر چه کسان خلفا و سادات علویه و آل طاهر و آل سامان و ملوك دیالم و اتراك خوارزمشاهی و آل بویه و غیرهم را درین ولایت مدخل بود و تردد میکردند اما این ملوك پیوسته ثابت بوده اند...»^۷ راینو میگوید: سلطنت آنها در مازندران دیر زمانی شکوه و جلال بسیار داشت

و با آنکه قسمت جلگه را از دست داده بودند ، اقتدار ایشان همواره کم و بیش در قسمت کوهستانی برقرار بود .

سلسله آل باوند از آغاز تا زوال به سه شاخه تقسیم گردید :

اول : کیوسیه که منسوب به کیوس - برادر انوشیروان بودند . او مردی با صلابت و شجاعت و بسیار بخشنده بود اهل ولایات با او آرام گرفتند و کیوس ، بمظاهرت ایشان ، جمله خراسان از ترکان خالی کرد . سلطنت و حکومت کیوس و فرزندان او از سال ۴۰ هجری تا ۳۹۷ طول کشید .

دوم : اسپهبدیه که فرمانروایان آنان در طبرستان و گیلان و ری و قومس حکومت داشتند و شهر ساری پایتخت ایشان بود . پیدایسی این سلسله مربوط به سالهایی است که خاندان علویان طبرستان منقرض شده بود . کوکب اقبال فرمانروایان اسپهبدیه که بسال ۴۶۶ درخشیدن گرفت در سال ۶۰۶ با ایلغار مغول به افول گرایید .

سوم : کینهخواریه که بر آمل و مازندران تسلط یافتند سلسله ایشان حسام الدوله بن اردشیر بن کینهخوار بن شهریار بن کینهخوار بن رستم بن دارا ملقب به کینهخوار بود و از سال ۶۳۵ تا ۷۵۰ هجری قمری بر طبرستان حکومت داشتند .

۳- سلسله دابو بهیان ، آل دابویه (دابوان) یا گاو بارگان - آل دابویه یا گاو بارگان که از طریق پدر به جاماسب ، برادر سوم قباد (پدر انوشیروان و کیوس) می پیوندند مدت صد و چهل سال (۱) در طبرستان حکومت داشتند . بنیان گذار این سلسله ، جیل - ابن جیلان شاه بود که فرمان حکومت طبرستان را از یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی و لقب گاو باره و گیل گیلان فرسوا زجر شاه را از مردم آن نواحی گرفت^۶ جیل بن

۱- رابینو میگوید : معروف است که دابویه ۱۰۴ سال در طبرستان حکومت کردند ولی از سکه های آن دوره [که] (سرمنگک دولا فو بانها یات لطف ، تمام آنها را جهت بررسی به اینجانپ داد) چنین استنباط میشود که حکومت آنها فقط ۴۶ سال طول کشید .

جیلانشاه دو پسر داشت : دابویه و بادوسپان ، دابویه در گیلان بتخت نشست و بادوسپان با سارت رویان رسید . دابویه ، عظیم باسیاست ، پر هیبت ، بد خو و درشت - طبیعت بود چندانکه گناه کس را نمی بخشید . از او پسری ماند ملقب به ذوالمنقب فرخان بزرگ که لشکر بطبرستان آورد و تا حد نیشابور بگرفت جمله سر بر خط عبودیت او نهادند و شهرها بنیاد نهاد . . . و طبرستان چنان معمور کرد که با پیام گذشته نشان ندادند و چند نوبت بعهد او ترکان خواستند بطبرستان آیند نگذاشت که از بیابان نظر بر ولایت افکنند تا ترکان را طمع منقطع شد و اول پادشاهی که عمارت شهر اصفهبدان فرمود و آنجا قصر ساخت او بود (۱) .

۴- سلسله پادوسپانیان - فرمانروایان این سلسله که از سال ۶ تا ۱۰۰ هجری یعنی پیدایسی شاه عباس کبیر بر رستمدر و رویان و نور و کهجور امارت داشتند در آغاز عنوان اسپهبد سپس عنوان استندار و سر انجام عنوان « ملک » اختیار کردند . پادوسپانیان^۸ گاهی از اسرای عرب ، زمانی از علویان و وقتی از اسرای خراسان اطاعت میکردند .

از میان این چهار سلسله ، علویان با اواخر حکومت اسپهبد شروین بن رستم و شهریاران بعد از او از سلسله آل باوند در مازندران - با فریدون بن قارن بن شهریار و شهریاران پس از او از سلسله بنی پادوسپان ، با « گیلهای اول » در رویان و نور و کهجور و با چند تن از شهریاران گیل دوم منجمله فخرالدوله نامور بن شهریار همزمان و روزگاری حاکم بر آنان بودند .

از مجموع ایضاحات بالا این نکته استنباط میگردد که محیط سیاسی و اجتماعی فرمانروایان سرزمین شمالی ایران مقارن ظهور اسلام و همزمان با نشو و نمای سلسله ساسانیان ، اگر هم نوادگان یا دست نشاندهگان پادشاهان سلسله مذکور نبودند از هر نظر تحت تأثیر آنان قرار داشتند . شکل حکومت و

تقسیمات کشوری - حتی القابی که فرمانروایان طبرستان میگزیدند - تقریباً بر مبنای همان روشی بود که انوشیروان بکار میبرد. همچنانکه میدانیم انوشیروان، ایران را از نظر تقسیمات کشوری به چهار قسمت در چهار جهت تقسیم کرد^۱ هر بخش را پازگس و رئیس آنرا پازگسبان نامید. پازگسبان که بمعنای «امیر ناحیه» است همان عنوانی است که چهارمین سلسله از حکام ایرانی طبرستان بنام پادوسبان - یا پادوسبان بر خود نهادند، همچنین دسته‌ای از امیران طبرستان لقب استندار داشتند که تقلیدی از استنداران یعنی مدیران املاک خالصه^۲ دوره ساسانی بود. ظاهراً در یک زمان معین، تمام مناصب لشگری و کشوری ساسانی در طبرستان تقلید شده است و گویا همان زمان است که پیروز سوم پسر یزدگرد سوم ساسانی میکوشید که ملک پدر را با کمک چینیه‌ها از دست اعراب بازگیرد (۱).

از نظر مذهبی نیز فرمانروایان طبرستان، عموماً زردشتی، پیرو دین مزدیسنا و آتش پرست بودند. گردیزی درزین الاخبار آنرا مرتد نامیده، این اثیر در تاریخ کامل مشرک خوانده، ابن اسفندیار منتسب به آتش پرستی کرده است و در این مورد میگوید:

« هنگامیکه لشکر اسلام بر یزدگرد ظفر یافت و او ستهزم به ری افتاد «باو» با او بود. اجازت طلبید که بطریق طبرستان بگذرد، یزدگرد اجازت داد. باو سر برآشید و مجاور بکوسان باتشگاه بنشست.»

صاحب ریاض السیاحه میگوید: طبرستان جای خوش و محل دلکش است قبل از ظهور اسلام مردمش زردشتی بودند چون اهل اسلام آنجا را تصرف نمودند

۱- مقدمه تاریخ طبرستان ظهیرالدین سرعشی. همچنان است در تاریخ مختصر ایران-

در آندیار مذاهب مختلفه بهم رسید تا آنکه دولت سلاطین صفوی ظاهر گردید (۱).
 پاول هرن Paul Horn در کتاب تاریخ مختصر ایران مینویسد: «... آل قارن یکی از هفت خانوادة قدیم معروف ایرانی است که سپهبد نامیده میشدند حکومت طبرستان داشتند و در دین زردشت باقی مانده بودند و سال خود را از وفات یزدگرد می گرفتند».

کسروی ضمن سلسله مقالاتی که بسال ۱۳۴۱ ق در مجله بهار منتشر کرده نوشته است:

اوایل قرن سیم که دامنۀ فتوحات اسلامی در آسیا تا حدود چین و در افریقا تا سواحل بحر اطلس و در اروپا تا وراء جبل آلپ امتداد یافته بود و در پایتختهای اسپانیا و پرتقال به جای ناقوس صدای اذان مسلمین به اطراف طنین می انداخت ، در قلل جبال سواد کوه آتشکده های دین زردشت دایر و مشتعل بود و اسپهبدان هنوز کمیش نیاکان خود را از دست نداده بودند فقط در عهد مجتصم بالله عباسی ، قارن بن شهریار بخواش خلیفه مزبور ، اسلام پذیرفت و زناز بگسست تا سال صد و پنجاه هجری که برای اولین بار نام خالد بن برمک حاکم عرب بر روی سکه های رایج در طبرستان دیده میشود باوجود نفوذ و بسط اسلام ، نام اسپهبدان طبرستان بر روی سکه ها بیخط پهلوی ضرب میشد (۲).

اوایل قرن دوم هجری ، اسلام ، جایگزین دین مزدیسنا و
 آتش پرستی در طبرستان شد ولی تسلط خلفای اسلام بر این
 منطقه نفوذ ناپذیر نه باسانی بلکه بدشواری تمام صورت گرفت . طبرستان بواسطه
 داشتن کوههای بلند و استوار ، جنگلهای انبوه و رادهای تنگ و باریک همواره
 پناهگاه سران سرکش ، اشخاص داعیه پرور ، ارباب دعوت و سرچشمه ماجراها
 و حوادث بسیار بوده است . شاید هم باین مناسبت بود که طبرستان همه وقت در

۱- برنهارد دارن - الانتخابات البهية - بنقل از ریاض السیاحة .

۲- مقدمه تاریخ طبرستان و رویان و مازندران - سرعشی .

مقابل سیل هجوم اجانب ، بیشتر از سایر نقاط ایران مقاومت ورزید و یوغ تسلط بیگانگان را دیرتر بگردن گرفت .

در تمام دوران خلافت خلفای بغداد ، طبرستان از لحاظ سیاسی آخرین بخش از کشور ایران بود که بتصرف عرب درآمد و اسپهبدان آن سرزمین بیش از یک قرن پس از نفوذ عرب در کوهستانهای خود با استقلال تمام باقی ماندند . بنابراین سخت ترین تمام ولایات ایران برای تازیان ولایات سواحل جنوبی دریای خزر یعنی دیلم و طبرستان و گرگان بود . کوههای صعب العبور آن ولایات قلعه ها و سنگرهای طبیعی تشکیل داده است و از اینراه همانطور که هخامنشیان و ساسانیان نتوانستند ساکنین دلیر و درشت آن سامان را کاسلا بر خود رام کنند تازیان هم بهمان مشکل گرفتار بودند حتی اسلام آوردن مردمان آنجا نیز در بادی امر ، مفید فایده نگردید (۱) .

اولین حمله عرب به طبرستان

درباره اولین هجوم سیاسی عرب به سرزمین طبرستان، گفتار مورخان ، گوناگون است آنچه مسلم بنظر میرسد شالوده تصرف مناطق شمالی ایران هنگام خلافت عمر رضی الله عنه نهاده شد و سپاهیان خلیفه ، بخشهایی از این ناحیه را بتصرف خود درآوردند .

در سال بیست و دوم هجری ، هنگامیکه سوید بن مقرن عامل خلیفه بغداد در خاک طبرستان بود نامه ای بر مرزبان صول فرستاد و ضمن تهدیداتی خطاب به او نوشت : این نامه از جانب سوید بن مقرن بر مرزبان صول بن رزبان و اهالی دهستان و گرگان فرستاده میشود که گردن اطاعت خم کنند و همه ساله بقدر توانایی باج دهد تا در برابر ، از جانب ما مال و جان و عقایدشان محفوظ و محترم باشد . پیداست که خون نافرمان ، هدر خواهد بود^۱ .

همچنین از طرف سوید ، نامه‌ای برای فرخان اصفهید طبرستان و جیل جیلان فرستاده شد که گرچه فاقد جنبه تهدید و تخویف ولی فحوای آن چنان بود که هر گاه اصفهید طبرستان ، خواسته های وی را نمی پذیرفت ، عهد و میثاقی میانشان باقی نمی ماند^{۱۱} .

بلعمی مترجم تاریخ طبری در کتاب معروف به تاریخ بلعمی به این ماجرا اشاره میکند و ضمن شرح حوادث سال بیست و دوم هجری مینویسد : نعیم به عمر بن الخطاب نامه فرستاد بخبر فتح ... عمر ، نامه کرد که برادرت سوید را بقومس فرست و خود در ری بنشین ... سوید بدامغان درآمد بی حرب و آنهمه سپاه ، همه سوی گرگان و طبرستان شدند ... اصفهیدان طبرستان چون این بشنیدند سوی مهتر خود آمدند . ایشان را مهتری بود نام او فرخان و اسپهبد همه اصفهیدان را بود ایشان همه بفرمان او بودند ، اسپهبد سپاهسالار او بود و فرخان را گیل همه گیلان خواندی او چون نامه نوشتی آنجا گفتمی که اسپهبدان همه اسپهبدان و امروز اصفهیدان خراسان را چنین نویسند . پس آن اصفهیدان همه بر فرخان جمع شدند و گفتند ما را چه تدبیر کنی؟ فرخان گفت : کار عجم تارو پار شد و دین محمد دین نو است و دینی که نو بود آنرا دولت بود . صلاح آنست که صلح کنیم و جزیت قبول کنیم . پس فرخان بسوید پس فرستاد و صلح خواست . از همه طبرستان تا هر سال پانصد هزار درم بدهد و اگر مسلمانان را حربی افتد و از طبرستان سپاه طلبند مدد سپاه کند . سوید اجابت نمود و پانصد هزار درم بستد و با همه سپاه بگرگان نشست و بعمر نامه فرستاد بفتح قومس و گرگان و طبرستان و این نیز در سال بیست و دوم هجرت بود (۱) .

بلاذری در فتوح البلدان ، ضمن شرح ماجرای فتح جرجان و طبرستان و نواحی آنها تسخیر سرزمین های شمالی ایران را بهنگام ولایت سعید بن العاص و خلافت عثمان بن عفان نسبت میدهد و این واقعه را از حوادث سال ۲۹ هجری قمری بنا بر گفته

بلاذری، در یکی از این جنگها - امامان حسن و حسین علیهماسلام فرزندان علی علیه السلام نیز همراه بوده‌اند و سعید بن عاص بی‌آنکه از ناحیه کسی، فرمانی داشته - باشد بر طبرستان حمله کرده است^{۱۲}.

در خلال یادداشت‌های مربوط به تاریخ این عصر ضمن شرح ماجراهایی در سیستان با اسم «قطری» نامی بر میخوریم که گرچه احوال او چندان روشن نیست لیکن میتواند نشان دهنده اولین دست درازی عاسلان لشگری و کشوری فرزندان امیه بر طبرستان در دوران حکومت عبدالملک بن مروان - ولید اول - بشمار رود هنگامیکه مهلب بن ابی صفره (۱) در نبرد با ازارقه^{۱۳} سخت پایداری کرد و آنان را منزل بمنزل هزیمت داد تا به سیستان رسانید، یکی از رؤسای خوارج را مقتول ساخت و خود در کرمان اقامت گزید. در کرمان بر اثر آنکه بر دروغی از قطری اطلاع یافتند، میان خودشان اختلاف پدید آمد و به قطری گفتند توبه کن و او خوش نداشت که خویش را بتوبه ملزم شناسد. پس او را خلع کردند و در سپاهش دو مرد بود: عبد ربه بزرگ و عبد ربه کوچک و چون از پذیرفتن پیشنهاد توبه امتناع کردند تا راهی بخلع او پیدا نکنند، هر یک از آن دو نفر با لشگری کناره گرفتند و با قطری مخالفت ورزیدند. مهلب آهنگ عبد ربه کوچک کرد تا او را کشت و قطری با بیست و دوهزار از یاران خود بیرون رفت تا به طبرستان رسیدند. مهلب آهنگ عبد ربه بزرگ کرد و جمع او را پراکنده ساخت چون قطری به طبرستان رسید نزد اسپهبد فرستاد و از او خواستار شد که وی را بسر زمین خود درآورد و اسپهبد درخواست وی را پذیرفت و بداخل طبرستان راه داد اما وقتی زخمها بهبود یافت و چارپایان نشان فربه شدند قطری نزد اسپهبد فرستاد و باو پیشنهاد کرد که یا اسلام آورد و یا خوار و زبون جزیه گزار شود و ابو نعاسه را با ازارقه بسوی وی گسیل داشت. اسپهبد گفت: رانده و آواره نزد من آمدی و تو را جای

۱ - والی خراسان در دوران مروان بن حکم و عبدالله بن زبیر که از بزرگان بنی امیه

بود و مردم بصره او را بکنیه ابوسعید خطاب میکردند.

دادم ، سپس برای من چنین پیاسی میفرستی؟ تو پست ترین مردم روی زمینی . قطری گفت : در دین جز این روا نیست . اسپهبد بجنگ ایستاد ، پسر و برادر و عمویش کشته شدند و خود بهزیمت رفت تا به ری رسید قطری بر طبرستان دست یافت و اسپهبد نزد سفیان بن ابرد کلبی رفت که آن روز عامل ری بود و برای جنگ با بازارقه آماده گئی داشت پس او را از راه کوتاهی به طبرستان آورد تا در سال ۷۹ قطری را کشت و سر او را برای حجاج فرستاد (۱) .

معیناً تا سال سی ام هجری ، احدی از طریق جنگ وارد طبرستان نشده بود و سوید بن مقرن که هنگام خلافت عمر عازم آن منطقه گشت با اسپهبدان طبرستان سر صلح و سازش در پیش گرفت اما در سال سی ام - یعنی دوران خلافت عثمان وقتی سعید ابن العاص بجای ولید بن عقبه بولایت گمارده شد با مردم آن دیار ماجراهای خصمانه آغاز کرد^{۱۴} .

همچنانکه تلویحاً اشاره رفت بعضی مورخان ورود امامان حسن و حسین علیهما السلام را به طبرستان بشارت داده اند منجمله در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار مسطور است که چون امام حسن بن امیرالمومنین علی علیهما السلام بهمراهی مالک اشتر نخعی و سپاه عرب به ماسطیر رسیدند آن موضع بچشم امام حسن بن علی علیهما السلام بسیار دلگشای و نزه آمد آبگیرها و مرغان و شکوفه ها و ارتفاع بقعه و نزدیک بساحل دریا دید و گفت : بقعة طيبة ماء و طیر از آن تاریخ مختصر عمارتی پدید آمد تا بعهد محمد بن خالد که والی ولایت بود بازار فرو نهاد ، بیشتر عمارت فرمود و در سال صدو شصت ، مازیار بن قارن مسجد جامع بنیاد نهاد و شهر گردانید (۲) .

۱- نقل بتصرف از تاریخ یعقوبی .

۲- اولیاء الله آملی صاحب تاریخ رویان این گفته را قبول ندارد و مینویسد : بدانکه بعد از انقضاء دولت اکاسره و ثبات دولت اهل اسلام و استقرار دین محمدی صلی الله وسلم و تسلط ملت احمدی بر سایر ملل و ادیان و غلبه آن بر موجب وعده لیظهر علی الدین کلمه بقیة حاشیه در صفحه بعد

برخی مورخان نیز یک داستان در بارهٔ مصلقه شیبانی^{۱۰} را که مربوط بدوران خلافت علی (ع) است یاد میکنند و می‌نویسند: چون علی (ع) بنعیم جنت پیوست مصلقه پیش معاویه رفت و دعوی کرد که با چهار هزار مرد، طبرستان را مستخلص کنم لشگر گرفت و مدت دو سال با فرخان جنگید و کشته شد. گور او هنور بر سر راه کجویه کند سان باقی است.

اسفزاری در *روضات الجنات* - کتابیکه بقرن نهم در تاریخ هرات نوشته شده است - میگوید:

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

و لو کره الکافرون در عهد خلافت اصحاب از قبل خلفاء الراشدین هیچکس بتخصیص بطبرستان نیامد و آنچه در تاریخ طبرستان مسطورست که در ایام خلافت عمر بن الخطاب، امام ابو محمد الحسن بن علی علیهما السلام و عبدالله بن عمر مالک بن حارث الاشر و قثم بن العباسی بطبرستان آمده‌اند بحقیقت اصلی ندارند چه احوال امام الحسن بن علی علیهما السلام و مالک اشتر بتحقیق معلوم است که بطبرستان نرسیده‌اند بنابر آنکه تمامت احوال و وقایع اسفار و نیک و بد وقوه و ضعف و جمله سیر بودن و نابودن ایمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در هر جایی پیش شیعه امامیه ثابت و محقق است و علما و مشایخ و مجتهدان ایشان در آن باب تواریخ و کتب، بسیار کرده تا حدی که سالها عمرایمه تعیین کرده‌اند که هر یک سال و دو سال و کمتر و بیشتر مقام کجاء داشته‌اند و اشتغال بچه چیز بود و کیفیت و کمیت سفر و حضر اعلام کرده و در آنجمله هیچ موضع وارد نشد و روایت نیامد که امام الحسن بن علی علیهما السلام در مقام و موضع طبرستان گذری بود یا سفری اتفاق افتاد یا در حربی از حروب بنفس خود قیام کرد...» (ص ۲۱ و ۲۲ نسخه عکسی) اما را بینو در کتاب *مازندران و استرآباد* ضمن شرح خاطرات خود نوشته است: «بانه مسجد کهنه‌ای بنام مسجد امام حسن رفتیم که میگفتند در زمان هارون الرشید ساخته شده ولی چون امام حسن در آنجا نماز گزارده بود به آن نام معروف شد». اشارات صاحب هفت اقلیم - امین احمد رازی - نیز که در صفحات بعد نقل کرده ایم همین قول است.

« و اهل طبرستان در سال بیست و دوم از هجرت ، منشور ایمان قبول کردند و سوید بن مقرن که امیر سپاه اسلام بود نزدیک جرجان رسید مرزبان آنجا یک منزل پیشباز رفت و مسلمان شد و تمامی آن دیار بی حرب و نزاع اسلام آوردند و هر ساله پانصد هزار درم از تمام طبرستان خراج پذیرفتند و سوید اجابت کرد ... »

از مندرجات تاریخ هفت اقلیم امین احمد رازی و مورخان دیگر چنین مستفاد میشود که اهالی گرگان در سال بیست و دوم هجرت بی حرب و نزاع اسلام آوردند، اهل طبرستان نیز در همان سال با قید شرایطی منشور ایمان قبول کردند و نخستین کسیکه در ارتفاع اسلام بسبب غزو و جهاد ، قدم در اراضی آن مملکت نهاد ، امام ثانی ابو محمد حسن بن علی بود و این واقعه در زمان خلافت خلیفه ثانی روی داد . قثم بن العباس و عبدالله بن عمر و مالک اشتر در آن سفر با امام عالی گهر همراه بودند . بعد از چند وقت ، امام با متوطنان آنمکان صلح کرده مراجعت فرمود .

آنقسمت از مندرجات کتاب زبدة التواریخ حافظ ابرو نیز که در کتاب الانتخابات البهیه برنهارد دارن آمده مطابق مطالبی است که از تاریخ بلعمی نقل کردیم^{۱۶} .

ماجرای ترددات اولین خلفای اسلامی و لشگریان و سرداران ایشان بطبرستان بیشتر ازین روشن نیست و هر گاه بپذیریم که بهنگام خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما و علی و امام حسن علیهما السلام دامنه تصرفات اسلامی بداخل کوهستانهای رفیع این منطقه رسیده است جای آن خواهد بود که دنباله ماجرا را در دوران خلافت امویان و عباسیان جستجو کنیم .

بعد از آنکه هجوسهای اولین عرب در اواخر قرن هفتم میلادی دومین هجوم عرب بطبرستان (حدود . ه هجری) نتیجه نداد هنگام خلافت سلیمان بن عبدالملک بن سروان حمله دیگری تحت فرمان یزید بن المهلب بطبرستان و گرگان آغاز شد ، هجوم دوم معروف ، در ایام معاویه تحت فرمان مصقلة بن هبیره بود که اهالی طبرستان موقع عبور آنها از گردنه های کوهستان ، سنگها را از قلل غلٹانیدند و تمام سپاهیان مصقلة مقتول شد^{۱۷} .

در آن هنگام ، سلیمان ، یزید بن مهلب را بولایت عراق و خراسان گماشت و یزید پس از بیداد گریهای فراوان در خراسان، نخست آهنک گرگان کرد و آن شهر را بمحاصره درآورد ، سپس با سپهبد طبرستان، پادشاه ترك و پادشاه دیلم جنگید و چندی در جنگ با سپهبد طبرستان پایداری کرد بعد کوتاه آمد ، خسته شد و از وی خواستار صلح گردید و چون نپذیرفت به گران بازگشت و آنجا اقامت گزید سپس از آنجا به نیشابور رفت .

برخی مورخان ، معتقدند یزید برای تسخیر گران و طبرستان طی نامه ای که بسلیمان نوشت اجازه خواست ، پس از کسب اجازه بگیلان تاخت و ساری و دهستان را تسخیر کرد . در جریان این حملات ، چهارهزار از ترکان آن نواحی بدست یزید مقتول شدند^{۱۸} .

از روایات و اخبار گوناگون دیگری نیز که در این زمینه وجود دارد این نتیجه بدست میآید که بهنگام خلافت سلیمان بن عبدالملک و بدستاری یزید بن المهلب فتح گران و طبرستان جنبه ای کاملاً جدی بخود گرفته بود و در مقابل ، مردم طبرستان بعضاً از طریق جنگ و گاهی از راه فریب و زمانی با سازشکاری ، هجوم عرب را عقیم میگذاشتند . اما آنچه مسلم است فتح یزید در این مناطق ، شدید ، مصممانه و گاهی بیرحمانه بود .

تا سال نود و هشتم هجری همچنان حوادث کوچک و بزرگ در گران و طبرستان رخ میداد و ساکنان این ناحیه کوهستانی زیر بار خواسته های اسلامیان عرب نمیرفتند ، هر اندازه برفشار عباسان خلیفه افزوده میشد مردم طبرستان دلیرتر ، هشیارتر و جسورتر میشدند تا کار بجایی رسید که یزید بن مهلب ، سوگندی عظیم و دهشتناک یاد کرد ، تصمیم گرفت برای بار دوم گران را بگشاید و با خون کشتگان ، آسیابها را بحرکت درآورد^{۱۹} .

گردیزی صاحب زین الاخبار در این زمینه میگوید :

« یزید بن مهلب ... اندر سنه ثمان و تسعین - از راه نسا .. از جانب دژ آهنین

و گرگان بگشاد و چون بازگشت ، گرگانیان دیگر ، مرتد شدند . پس یزید بن المهلب دیگر باره لشکر بساخت و بگرگان رفت . سردمان گرگان اندر کوه گریختند و یزید از پس ایشان اندر کوه شد و دوازده هزار سرد از ایشان بکشت و سوگند خورد که تا به خون گرگانیان آسیاب نگرداند و آرد نکند بدان آسیاب و از آن آرد ، نان نپزد و بدان نان چاشت نکند از آنجا نرود و چون مردم همی کشتند خونهایشان همی بفسرد و از جا نمی برفت . پس یزید را گفتند . بفرمود تا آب افگندند و آسیاب بگشت و آرد کردند و از آن آرد نان پختند تا او بخورد و سوگند خویش راست کرد و شش هزار برده از گرگانیان بگرفت و همه را ببندگی بفروختند^{۲۰} (۱) .

با تمام این حوادث ، هنوز طبرستان و گرگان در برابر هجوم عرب و مظالم یزید ، ایستادگی میکرد . صلح و سازش و جنگ و جدال ، همه بیفایده بود . فریبکاری و توطئه چینی بنهایت رسید و یزید بن مهلب برای آنکه خبر فتح نهائی را به سمع خلیفه برساند دوازده هزار نفر از مردم اسیر آن نواحی را در دو طرف جاده ، بطول دو فرسخ ، بدار آویخت .

صاحب زبدة التواریخ در تشریح همین حادثه میگوید : در سال ۹۸ هجری گرگان و طبرستان بادست یزید بن مهلب فتح شد . یزید نخست بر گرگان دست یافت آنگاه از طریق جنگل روی بطبرستان نهاد . سپاهیان با ازه و تبر ، درختان را می انداختند و راه را برای عبور لشکر هموار میکردند . امیر طبرستان در آن هنگام « صهبید » بود چون غلبه لشکر اسلام را بدید آهنگ گریز کرد اما بستگانش از این کار سانس شدند ، باری میان ایشان و لشکر عرب جنگ در گرفت ، سرانجام اصفهید را بفریفتند و بقبول صلح وادارش کردند ...

« پس یزید نامه ای بسوی سلیمان بن عبدالملک نوشت و گفت خدای تعالی

۱- محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی - سعید نفیسی ص ۱۲۶ - ۱۲۷ - بنقل از

ترا فتح گرگان و طبرستان داد که هرگز هیچ ملک را نداده بود و شاپور ذوالاكتاف و هرمزبن کسری بر این موضع نظر نیاقتند و همچنین اهل اسلام امیرالمومنین عمر و عثمان و خلفای که بعد از ایشان بودند هیچیک را این فتح میسر نشد و خدای عزوجل ترا کرامت کرد و بدست تو آن فتح برآمد (۱) و چندان غنائم حاصل شد که خمس آن صد هزار هزار زیادست... و یزید چون از کارگرگان و طبرستان فراغی حاصل کرد بطرف ری متوجه شد».

در کتب تاریخ، از این زمان تا پیدایی خلفای عباسی - یعنی بمدت شصت سال که در کار تسخیر طبرستان، تجدید مطلع میشود، سکوت برقرار است تنها یک بار هنگام خلافت مروان بن محمد بن مروان بن الحکم بسوی آن دیار توجه شد و بگفته بلاذری مردم گرگان و طبرستان، نقض عهد و غدر کردند تا دولت عباسی پدیدار گردید.

دولت عباسی در سال ۱۳۲ هجری - مقارن انقراض حکومت طبرستان از آغاز خلافت اموی - پدیدار شد بنا بگفته بلاذری در فتوح البلدان هنگام عباسیان تا پیدایی مازیار
خلافت ابی العباس عبدالله بن محمد السفاح اولین خلیفه عباسی یکی از عاملان وی عازم گرگان و طبرستان شد و با مردم آنسامان از طریق صلح و مدارا کنار آمد لیکن هنگام خلافت ابی جعفر منصور - دوسیم خلیفه عباسی - وقتی عاملی اعزام گردید بار دیگر مردم نقض عهد و نافرمانی کردند.
بنابراین تا زمان جعفر منصور دوسیم خلیفه عباسی کوهستانهای طبرستان همچنان

۱- صاحب و فیات الاعیان نیز مینویسد: یزید بن مهلب در باره فتح طبرستان و جرجان بر خلیفه مژدهها فرستاد و قید کرد که از پادشاهان اکامره کسی باین پیروزی نائل نشد. یزید بن مهلب، بیداد گرسفاکی که شرح جنایات او باختصار در این کتاب نوشته افتاد روز جمعه بیست و دوم صفر سال ۱۰۲ بسن ۴۷ سالگی بدست هذیل بن زفرین الحرث الکلابی قتل رسید (وفیات. ص ۲۷۶).

استوار و تسخیر ناپذیر بجای بود و خبر گزاران میگفتند اسفهبدان آن نواحی اجازه نمیدهند یک دولت غیر ایرانی در آن مناطق نشو و نما کند. معهذا منصور خلیفه ، با اعزام ابوالخصیب در سال ۱۴۴ طبرستان را از دست اسفهبید خرشید بن دادبرز مهر فرحان داد بوه ابن کیلیده باز ستاند^{۲۱}.

ابن واضح یعقوبی در تاریخ خود فتح طبرستان را از حوادث سال ۱۴۲ میشمارد و میگوید : «مردم طبرستان شورش پیدا کردند و سرپیچی و نافرمانی را آشکار ساختند و با لشگر هائی عظیم ، روی نهادند . پس مهدی ، خزیمه بن خازم تمیمی و روح بن حاتم سہلبی را بر سر ایشان فرستاد تا لشگر های ایشان را درهم شکستند و طبرستان در سال ۱۴۲ فتح شد» .

در سال ۱۴۱ ، منصورنامه ای برای مهدی و یارانش فرستاد و فرمان داد که عازم طبرستان شوند و آنجا را تصرف در آورند . در آن هنگام اسپهبد طبرستان با مصمغان پادشاه دماوند در جنگ بود . چون خبر به مصمغان رسید به اسپهبد پیغام داد که اگر لشگر عرب بر ما چیره شود من و تو هر دو نابود خواهیم شد . بازآ تا متفق شویم و با ایشان بجنگیم (۱) اسپهبد بسلاط خود بازگشت ، با لشگر اسلام جنگید و این حرب بطول انجامید . سرانجام لشگر اسلام چیره شدند اسپهبد بقلعه ای پناه برد و امان خواست . پس از آن لشگر اسلام بسوی دماوند تاختند و بر مصمغان نیز تسلط یافتند^{۲۲}.

پیمانی که گسست :

با اینحال هنوز کار تسخیر طبرستان ، تمام و کامل نبود و این داستان ، همچنان دنباله داشت . قلعه ، نفوذ ناپذیر و دشمن سکار و پیمان گسل بود سرانجام کاربرد آنجا کشید که بفرمان خلیفه ، دوباره یورش آغاز شد و اینبار ، سرداران دیگری پیشاپیش

۱- طبری میگوید مصمغان این پیغام را بصوابدید برادرش « ابرویز » فرستاد . در

معجم البلدان ، مصمغان را « کبیرالمجوس » نامیده اند .

سپاه عرب بحرکت درآمدند. باآنکه مدت زمان درازی از محاصره قلعه میگذشت یاران اسپهبد همچنان پایداری و مقاومت میکردند تا آنکه یکی از سران لشکر اسلام، حیلای بکار بست آراسته و پیراسته - چون آتش پرستان - وارد قلعه شد و شبانگاه، در قلعه را بروی یاران خود باز کرد^{۲۳} (۱).

والیان عرب در طبرستان:

اول والی از قبل بنوالعباس در طبرستان ابوالخصیب بود که روز دوشنبه ماه آبان سال برصد و چهل و چهار از فتح طبرستان او بآمل آمد و دو سال پادشاهی کرد وی اولین فرد از میان اهل اسلام بود که مسجد جامع ساری را بنا نهاد. بعد از او ابوخرزیمه را فرستادند، بسیاری از جوه و اعیان گرگان را قتل کرد و دو سال طبرستان داشت تا ابوالعباس طوسی را فرستادند، مسالح نهاد و مرد نشاند. بعد یک سال چون مسالح نهاد او را عزل کردند و روح بن حاتم بن قیصر بن المهلب را در سال ۳۴۷ بجای او فرستادند جو رو ظلم و بی حرستی فراوانی کرد. بعد پنج سال حال او عرض داشتند بعوض او خالد بن برمک، الکاتب را بفرستادند. بموضعی که خالد سرای نام داشت و در حوزه آمل واقع بود قصری ساخت، چهار سال پادشاهی کرد بکهستانها بنیاد شهرها افکند و باخر رسانید و هر مال که در آن ولایت حاصل میشد صرف عمارات میکرد و زندگانی با اهل ولایت برفق و مجامله پیش برد تا خلیفه او را باز خواند و بجای او عمر بن العلاء را پدید آوردند و در این تاریخ، پادشاه شهریار کوه اصفهبد شروین باوند بود مصاف داد او را بشکست و شهرهایی که خالد برمک بکوه پدید آورده بود خراب گردانید تا منصور خلیفه را وفات رسید و مهدی بخلافت بنشست. برو عرض داشتند که عمر بن العلاء، دختر مهرویه را بخواست مهدی براو خشم گرفت

۱- بارتلد، مستشرق روسی در تذکره جغرافیای تاریخی ایران آورده است که طبرستان فقط در زمان منصور خلیفه عباسی کاملاً در تحت اطاعت اعراب درآمد هر چند که بعد از آنهم در سر زمین طبرستان کمافی السابق مسکوکاتی با خط پهلوی ضرب میکردند.

معزول گردانید و او از جمله کریمان روزگار بود (۱).

ابن واضح یعقوبی نیز در تاریخ خود از عمر بن علاء یاد میکند و میگوید :
 آنگاه به عمر بن علاء که در طبرستان بود نوشت که رهسپار گران شود و هر که
 را از محمره (سرخ پرچمان) در آنجا باشد ، پس از دعوت بفرمانبری بیرون کند ، پس
 رهسپار گران شد و جمعیت محمره را پراکنده ساخت و عبدالقاهر را کشت و جمع (شان)
 را درهم شکست . مهدی برای دعوت پادشاهان باطاعت و فرمانبری ، نمایندگان
 نزد آنان فرستاد و بیشترشان بفرمان وی درآمدند ، از جمله : پادشاه کابل ... سبهد
 طبرستان ... و شروین شاه طخارستان ...

پس از عزل عمر بن العلاء ، سعید بن دعلج (۲) بطبرستان مأموریت یافت و
 نزدیک سه سال در آن نواحی ولایت راند . وی چهارمین عامل از ناحیه مهدی خلیفه
 بود .

چون یکسال از ولایت عمر بن العلاء برآمد وی را معزول کردند و ثمرین سنان
 را فرستادند با اهل طبرستان مسامحت کرد تا پس از او عبدالحمید مضروب آمد و
 بدعت احداث کرد ، اهالی از ستم او بستوه آمدند و مردم کوه امیدوار و نداد هر مزد
 پیش او شدند و حکایت ظلم والیان خلیفه و تحکیمهای ایشان را بازگو کردند و
 از او خواستند که اگر تو بدین کار اقدام کنی ما در فرمان و مطاوعت ، جان فدا کنیم
 مگر کهستان را از جور ناجوانمردی ایشان ، رها گردانیم و تو نیز بملک پدران رسی
 گفت اول بدین مهم با اصفهید شروین بشورت باید کرد و از مصمغان و لاش بیعت
 طلبد اگر جمله متفق شوند این خروج ، من پیش گیرم ، پیش اصفهید شروین فرستادند
 شهریار کوه بریم و پیش مصمغان به میان دورود هر دو باجابت و تحریض رغبت کردند ،
 عهد و میثاق معاونت نهادند و تصمیم گرفتند طبریانی را که چشم بر کسان خلیفه
 انداخته بودند بشهر و گرمابه و بازار و راهگذر بگیرند و در حال بکشند بر اساس این

۱- نقل با تصرفات مختصر از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار .

۲- والی مدینه و حجاز هنگام خروج صاحب فخر .

میعاد ، و نداد هرمزد ، از هرمزدآباد باجماعتی از حشم بحرکت درآمد و بجایگاه تجمع اهل خلیفه تاخت . هنگامه بجایی کشید که زنان ریش شوهران خود را میگرفتند و بکسان او می سپردند تا گردنشان زده شود ظرف یک روز ، طبرستان از اصحاب خلیفه خالی شد . چون خبر بخلیفه رسید ، سالم فرغانی را که به « شیطان فرغانی » نامور بود بطبرستان گسیل داشت که سرونداد هرمزد برآورد . چون سالم بطبرستان رسید در صحرای اصرام فرود آمد و همانروز جنگی عظیم درگرفت بی آنکه کسی پیروز شود . چند روز دیگر بار دیگر نائره جنگ روشن گشت و با تدابیری که رفته بود ، سالم بقتل رسید و لشکر اسلام پراکنده گردید برخی گویند مقتل سالم ، در « هرسه مال » واقع در سه فرسخی آمل و دیگران گویند در اصرام (هی هی کیان) است .

خبر شکست و مرگ سالم فرغانی ، بر خلیفه بسیار گران آمد زیرا او را با هزار سوار برابر میگرفت و امید فراوانی بوی داشت . خلیفه ، خشمگین و برتافته با امرای درگاه ، مشورت کرد ، فراشه نامی را با ده هزار مرد ، بطبرستان روانه داشت و فرمان داد هرگونه کمک و مساعدت نیاز افتد دریغ نوزند . اما لشکر اصهبندان ، نیرومند ، قاطع ، مصمم و یکدل و جان بودند و با حیلتی که بکار بردند فراشه نیز بقتل رسید و طبرستان استوارتر از همیشه گردید . پس از او روح بن حاتم که مردی ظالم و بد نهاد بود و سرانجام خالد برمک روانه طبرستان شد و باونداد هرمزد راه دوستی و مسامحات در پیش گرفت چندی گذشت و عمر بن العلاء برای بار سوم بولایت برگزیده شد و با ونداد هرمزد دشمنی آغاز کرد . در این هنگام ونداد هرمزد در پناهگاهها متواری بود عمر بن العلاء با تهدید و شکنجه رهگذری برمخفیگاه او دست یافت اما درجنگی که رخ داد ، مقهور و منکوب نزد خلیفه بازگشت . مهدی خلیفه بر او خشم گرفت و تمیم بن سنان را بمقابله ونداد هرمزد گسیل داشت آنگاه یزید بن مرشد و حسن بن قحطبه عازم طبرستان شد ، اما هیچکدام این فرستادگان از عهده ونداد هرمزد برنیامدند و همه شکسته و زبون بازگشتند یا در بیشه ها ناپدید شدند . ناگزیر ، خلیفه ، پسر خود هادی را که ملقب به موسی بن مهدی بود بگراگان فرستاد .

ونداد هرمزد با او از در مسالمت درآسند و نزد او رفت. موسی، مقدم او را گرامی داشت و ولایت کهستان را برای او مسلم گردانید. موسی در همین ایام بر اثر درگذشت مهدی بخلافت رسید و به وطن بازگشت. در دوران خلافت او سلیمان بن منصور، پس از او هانی بن هانی، پس از او عبدالله بن قحطبه، پس از او عثمان بن نهیک، پس از او سعید بن سلم بن قتیبه پس از او دو برادر - حما و عبدالله فرزندان عبدالعزیز، پس از ایشان عبدالملک بن القعقاع و سرانجام عبدالله بن قارم بحکومت طبرستان اعزام شدند.

هنگام خلافت هرون، ولایت طبرستان به محمد بن یحیی بن خالد برمکی و برادرش موسی تفویض شد. ماجرای حکومت مقتدرانه برمکیان و سبب استیصال آنان از تفصیل این مقال جداست و جوینده علاقمند را شاید، که به تواریخ معتبر مراجعه کند پس از برامکه جهضم بن جناب، پس از او احمد بن الحجاج و بعد از او خلیفه بن سعید بن هرون الجوهری عازم طبرستان شدند در سراسر این مدت که یاد رفت، اصفهید شروین ملک الجبال با ونداد هرمزد همچنان همدست و هماهنگ بود، ازتمیشه تا رویان را زیر سلطه داشتند و بی اجازت آنان، کسی از هامون نمی توانست قدم فراتر گذارد.

هنگام خلافت مامون، « اصفهید شروین » درگذشت و چندی بعد نیز ونداد - هرمزد بر فترتگان پیوست. شهریار پسر شروین و قارن پسر ونداد هرمزد که بجای پدرانشان نشسته بودند همچنان مانند ایشان، یکدست و همراهی بودند. مأمون مأسوری بتعزیت و تسلیمت روانه کرد و آند و را نزد خود خواند. شهریار از رفتن امتناع ورزید. اما قارن با سپاهی آراسته و مجلل نزد خلیفه شتافت. مأمون پیش از رسیدن قارن با سپاه روم در جنگ بود. قارن جسارت و دلیری ورزید، بر سپاه رم زد و آنان را تار و مار کرد. مأمون، قارن را بزرگی و بزرگواری تمام پذیرفت و گفت: اگر اسلام بپذیری، ولایت طبرستان را بالتمام عهده دار خواهی بود اما قارن، هرگز نپذیرفت تنها بعهده و پیمان، گردن نهاد و بطبرستان بازگشت. پس از چندی از قارن، پسری بدنیا آمد که مازیار

نام گرفت. مازیار پسر قارن - پسرونداد هر بزد - چابک سواری که نظیر او را کس بخاطر نداشت، بر خلاف نیاکان خود اسلام پذیرفت. مأمون او را محمد موسی امیرالمومنین نام نهاد و کنیت ابوالحسن بوی داد (۱).

پس از مرگ اصفهبد شهریار فرزندان او هر کدام در جایی سر فرمانروایی داشتند اما مازیار آنانرا سرکوب ساخت و تاجایی پیش رفت که حکم او از فرمان حاکمان خلیفه برتر و در کوه و هامون یکنواخت شد و اندک اندک از فرمان خلیفه مأمون نیز سربتافت ظلم مازیار بر مردم طبرستان و رویان و دیالم بحدی رسید که دمام از دست او بر خلیفه شکایت می نوشتند. اما در همین ایام، مأمون در گذشت مازیار همچنان در طبرستان ستم می راند. حصارهای آمل و ساری را ویران ساخت و بر کوهستانها قلعه ها زد. در همه آن نواحی، کسی را نگذاشت که بمعیشت عمارت پردازد الا همه برای او قلعه ها و قصرها و خندقها زدند و به بیگاری کاگل گرفتار شدند. در سراسر طبرستان، هر گذرگاهی بود بدست آنان بند آمد تا نه نوای آهی از آن به بیرون رسد و نه فریادرسی را بر آنجا دسترسی پیدا شود. رایینو میگوید: مازیار از جاجرم تا گیلان دیواری ساخت که دارای دروازه ها و نگهبانان بود و هیچکس اجازه نداشت از محلی که مازنام داشت و داخل آن مازندران بود رفت و آمد کند.

در این روزگار، که معتصم بجای مأمون نشسته بود، عبدالله طاهر برخراسان مسلط بود. بهر طریق داستان ظلم و تعدی مازیار را بر او باز گفتند. رسول و پیغام فرستاد که فرستادگان خلفا را از بند رهایی بخشد رسول نومید باز گشت. عبدالله ماوقع را برای معتصم معروض داشت. چون معتصم بر حال مازیار واقف گشت، نبشته عبدالله طاهر را پاسخ نوشت و فرمان داد تا بر مازیار بتازد و او را دستگیر سازد. عبدالله از خلیفه درخواست کرد که از جانب عراق او را مدد رساند. باین ترتیب، عبدالله طاهر

۱- بلاذری میگوید: مأمون، مایزدیار را به حکومت طبرستان و رویان و دماوند

نشانده، او را محمد نامید، مرتبه اصبهبدی بر او داد و تا پایان زندگی مأمون، مازیار در آن نواحی حکومت راند.

بر مازیار دست یافت و بشرحی که در حسب الحال وی آورده اند بنا بر عهدی که در خفا با افشین نهاده بود او را چندان حد زدند که جانش بر آمد و جثه اش را بر حظیره بابل بدار کردند.

حکومت مازیار بر طبرستان هفت سال طول کشید (۱) و پس از او، عم عبدالله طاهر الحسن بن الحسین بن مصعب را پیداشاهی آن ناحیه پدید آوردند. مصعب سردی نیکو خصال، منصف و دادپرور بود. سه سال و چهار ماه و دو روز بر طبرستان حکم راند. پس از او طاهر بن عبدالله بن طاهر بحکومت طبرستان رسید. وی نیز یک سال و سه ماه حکومت راند. از صفر سنه ۳۷ سلیمان عبدالله بمدت دو سال با احتیاط تمام در طبرستان حکومت داشت. پس از معتصم، واثق بخلافت رسید. بهنگام خلافت او محمد بن اوس عازم طبرستان شد و رویان و چالوس را نیز زیر نظر گرفت، وی نخست پسر خود احمد را بناحیه چالوس نشانده و کلار را نیز ضمیمه قلمرو فرمان او کرد آنگاه بنای ستم و استهزاء آغاز نهاد. هنگام خلافت جعفر المتوکل بن المعتصم و وزارت عبدالله بن یحیی بن خاقان - که ناصبی مذهب بود و همیشه بر سفکد دماء آل رسول علیهم السلام دست می یازید مظالم مأموران خلافت بغداد بجایی رسید که سادات علویه، بکنجهها و ویرانه ها متواری شدند و بانتهاز فرصت نشستند تا آنکه نوبت خلافت به منتصر رسید و یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسن بن الحسین بن زید بن علی ابن الحسین بن امیر المومنین علی علیه السلام در کوفه خروج کرد. وی سیدی فاضل و زاهدی شجاع بود. مردم کوفه می پنداشتند آن بزرگوار، از تنگدستی بچنان خطری دست زده است. گفتند ما مالهای خود را فدای تو کنیم بنشین تا فتنه بر نخیزد سوگند خورد بطلاق (۲) که جز بتعصب آنکه دین خدای ذلیل شد و احکام شریعت

۱- بلاذری در فتوح البلدان، شش سال و چند ماه نوشته است لیکن در برخی کتب،

مدت حکومت وی را سی سال آورده اند

۲- سوگند بطلاق، هنوز در نواحی کرد نشین ایران و عراق، مرسوم است و

منسوخ ، خروج نمیکنم و اگر کشته شوم روا میدارم (۱) اما همچنانکه یحیی پیش-بینی کرده بود در جنگ با عمال خلیفه شهید گردید و یارانش منکوب شدند .

گروهی از سادات آل محمد که از این صاف ، جان سالم بدر برده بودند روی بکوهستانهای عراق و فرشواذگر (۲) نهادند و همچنان با لباس مبدل و سرو روی ناشناس می زیستند و بر ستمکاریهای محمد بن اوس آخرین پیشکار خلیفه در طبرستان گردن می نهادند تا مردم دارفولبرا آغاز یک قیام عمومی را پی ریزی کردند .

پاول هرن در تاریخ مختصر ایران راجع به این بیداد گریها که بنام تبلیغ دین بوقوع می پیوست و کار را بانجا کشانید که یزید بن مهلب ، از خون مردم گرگان ، سنگهای آسیاب را بدوران آورد میگوید : « در حقیقت اگر این هجوسها که مسلمین آنها را غزوات مینامیدند منتهی بغارت بلاد و اسیر برده شدن مردم میشد باسی نداشت» همچنین در تاریخ سرجان ملکم میخوانیم:

« سرداران عساکر خلفا ، از نهر فرات گرفته تا رود جیحون بر جمیع اطراف ایران تاختند و هر چه سودمند یا بزرگ یا مقدس یافتند پایمال تعصب ساختند خلقی انبوه از سکنه بلاد این ملک ، ترک مذهب را بر قتل و تظاول رجحان دادند و دین جدید را گردن نهادند و کسانیکه نتوانستند متحمل شوند ترک خانمان گفته ببلاد دور

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مردم باین قسم فوق العاده پایبندند چندانکه میگویند طلاقم بیفتد اگر فلان نکم یا فلان نشوم . غرض از افتادن هم آنست که پیمان زناشویی گسسته شود .

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و منابع تاریخی دیگر .

۲- قسمت مهم طبرستان قدیم همانست که اکنون مازندران نامیده میشود ولایت طبرستان و آذربایجان و گیلان و دیلم و ری و قوس و داسغان و گرگان را یکجا در قدیم ، نام فرشواذگر یافذ شوارگرداده میشد (حاشیه دکتر شفق بر کتاب تاریخ مختصر ایران) در مورد فرشواذگر در فصول آینده مفصلا بحث کرده ایم .

دست جلا اختیار کردند. ترقی مسلمین، سریع - بل عجیب بود قبایل متعدده از بیابان
آتش خیز عربستان بر ممالک سردسیر خراسان و بلخ پراکنده شدند و نسل و نتیجه در
آن بلاد نهادند».

در یکچنان اوضاع و احوالی بود که سادات قرین السعادات علوی درنهانگاہها
مقدمات یکک قیام تاریخی را پی ریزی میکردند و مردمی که از مظالم مسلمانان عرب
بجان آمده بودند باین آتش پنهانی دامن میزدند.

بخش دوم : اوضاع جغرافیایی طبرستان

در قرون اول اسلامی

موقعیت جغرافیایی طبرستان که همواره مأسن استواری برای پناهندگان بشمار میرفت موجب گردید که دین مبین اسلام ، با فاصله زمانی بیشتری در آن منطقه شایع شود . در بخش گذشته با چگونگی نفوذ اسلام در طبرستان آشنا شدیم و اکنون برای آنکه گفتار تاریخنویسان و حوادث پیاپی تاریخی سرزمین مزبور را بهتر و دقیقتر دریافت کنیم وضع جغرافیایی طبرستان را در قرون اولین اسلامی مورد بررسی قرار میدهیم .

ابن خردادبه در کتاب خود «المسالک الممالک» که قدیمی ترین اثر جغرافیایی در باره بسیاری از نواحی ایران باید بشمار آید و همزمان با پیدایش علویان طبرستان تألیف یافته است تحت عنوان ، «خبر الجری» (۱) میگوید : «... وفي هذا الحيز... والر ی و دنباوند و مدینه دنباوند شلنبه قال بهرام جور : منم شیر شلنبه و منم بیرله (۲) و فیه طبرستان والرویان و آمل و سارید و شالوس و الالرز والشرز و طمیس و دهستان والکلار و جیلان و بدشوارجر...» .

بطوریکه مشاهداده میشود این خردادبه از گرگان بعنوان سرزمینی از خاک طبرستان نام نمیبرد و باین ترتیب پیداست که گرگان همچنان از قلمرو خاک طبرستان بیرون است .

ابن واضح یعقوبی نیز در «البلدان» که بفاصله کوتاهی ، بعد از المسالک-

۱- درباره این کلمه ابن خردادبه میگوید : الجری بلاد الشمال ربع المملكة ...

۲- نسخه دیگر : منم آن پیل دمان و منم آن شیرله .

الممالک ابن خردادبه تألیف یافته است از گرگان - جدا از طبرستان سخن میگوید :
 « ... وشهر گرگان برنهر دیلم واقع است و سرزمین گرگان را سعید بن عثمان در حکومت
 معاویه فتح کرد سپس یاغی گشت و مردم آن از اسلام ، بازگشتند تا آنکه یزید بن
 مهلب در حکومت سلیمان بن عبدالملک بن سروان آن را فتح نمود ... »
 ابوعلی احمد بن عمر بن رسته در کتاب خود « الاعلاق النفیسة » بلاد طبرستان
 را از نظر سرحدات آن بر سبنای چهار جهت مورد بررسی قرار داده ، ناحیه رویان را از
 طبرستان جدا کرده است.^۲

ابواسحق اصطخری معروف به کرخی در « مسالک و ممالک » برای اولین بار
 نقشه دیار دیلم و طبرستان را بصورت « کروکی » نقاشی کرده وضع عمومی آن دونا حیه
 همچون توابع دیلم و طبرستان و گرگان را در دو قرن سوم و چهارم چنین شرح
 داده است :

« جنوبی ولایت دیلمان ، قزوین است و طارم و بهری از آذربایگان و بهری از
 ری و شمالی دریای خزر و غربی بهری از آذربایگان و شهرهای اران و شرقی کوههای
 روست و پادوسیان و کوههای قارن و گرگان و دریای خزر جدا گانه « صورت » کرده ایم
 و آذربایگان و اران در جمله ارمینیه نگاشته ایم بر حد طبرستان و دیلمان و این صورت
 طبرستان و دیلمان است . زمین دیلمان بهری کوهست و بهری هامون آنچه هامون است
 زمین گیلان است بر کنار دریای خزر از زیر کوههای دیلمان و آنچه کوهستانست
 دیلمان اصلی باشد . پادشاه دیلمان آنجا مقام دارد و آن را رودبار خوانند و پادشاهان
 ارجستانیان اند و گویند کی دیلم از بنی ضبه بوده اند و این ناحیه همه بیشه و درخت
 باشد بر آن جانب کسی رو بدریا دارد و طبرستان ، زمینی هامون است و کشاورزی
 کنند و ستور دارند ... و آمل و ناتل و سالوس و کلار و رویان و میله و برجی چشمه
 الهم و معطیر و ساری و مهروان و لمراسک و تمیشه در شمار طبرستان است . استرآباد
 و آبسکون و دهستان از ویشه گرگان است .

ابن حوقل نیز در «صورة الارض» دیلم و طبرستان را جدا از گرگان مورد توجه قرار داده است: « ناحیه دیلم، شامل سهل و جبل است، سهل از آن گیلان است... و شهرهای آمل (۱)، شالوس (چالوس)، کلار، رویان، سیله، تریجی (۲) عین الهم، ماسطیر، ساریه (ساری) و طمیسه جزء ولایت طبرستان و گرگان، استرآباد، آبسکون و دهستان جزء ولایت گرگان... » (۳)

مقدس در کتاب خود « احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم » نخست، جرجان و طبرستان و دیلمان و جیلان را از اقلیم پنجم عالم می‌شمارد سپس برای اقلیم مزبور در شمال و شمال شرق ایران کنونی، پنج استان در نظر می‌گیرد که ترتیب آنها چنین است:

خراسان، قومس، گرگان، طبرستان و دیلمان آنگاه استرآباد، آبسکون، الهم، آخروالرباط را از نواحی تابع گرگان - آمل را شهر مرکزی طبرستان، سالوس، سیله، ماسطیر، برجی، ساریه، طمیسه را از توابع طبرستان و سرانجام، دیلمان را استان کوچکی با چند آبادی می‌شناسد و معرفی می‌کند. در احسن التقاسیم، شهر مرکزی دیلمان « بروان » یاد شده است.

فرشوازجر و مازندران

همچنانکه در بخش تاریخی اشارت رفت، قسمت عمده طبرستان قدیم، سرزمینی بود که اکنون مازندران نام دارد و ولایت طبرستان، آذربایجان، گیلان، دیلم،

۱- در متن عربی (المسالك و الممالک) آمل و ناتل .

۲- در متن عربی : برجی .

۳- گرچه برخی منتقدان برآنند که ابن حوقل گاهی مطالب کتاب اصطخری را کلمه بکلمه و بی آنکه نامی از مرجع و مأخذ ببرد نقل کرده است معهذا برای تکمیل مندرجات این کتاب، از سراجعه بآن، بی‌نیازی احساس نشد.

ری ، قومس ، دامغان و گرگان در روزگاران گذشته ، فرشوازگر یا فذشوارگر نام داشت .

اصل کلمه فرشوادجر ، پدشخوارگر و آن نام سلسله جبال جنوبی طبرستان است . در بدل شدن « خو » به « او » در زبان فارسی کلمه « دشخوار » را مترادف « دشوار » میتوان نام برد .

سلسله کوههای پتیشخوارگر در زمان ساسانیان نیز به همین اسم نامیده میشد ، چنانکه در کارنامه اردشیر بابکان این نام یاد گردیده است . این کوه شعبه ایست از رشته جبال « اپارسن » قدیم که در اوستا بنام « اوپی ری سئنا » مذکور است و همان « پتیشوارش » است که در کتیبه داریوش دیده میشود و به معنی « پیشخوار کوه » است یعنی کوهی که در پیش ولایت خوار واقع بوده است (۱) .

بنابقول مارکوارت Marquart در کتاب ایران شهر (چاپ برلن - ۱۹۵۱) (۲): طبرستان که در زمان پهلوی تپسورستان و یونانی تپیروی Tapyroi و تیوی روی Tapoyroi آمده است نویسنده گان چینی در آثار خود آنرا Tho - Pa - Sa - Tan نوشته اند .

استرابون جغرافی نویسی یونانی ، اسم پتیشخوار را به سلسله جبال البرز اطلاق میکند و بر آن نام « پراخواتراس » (۳) می نهد . پرو کوپیوس مورخ هم در موقع سخن گفتن از کیوس برادر مهتر خسرو انوشیروان ، لقب وی را « پتیشوارشاه » مینویسد و میگوید : وی پسر قباد و مادر وی « زمبیکه » دختر قباد بوده است .

واسیلی ولاد یمیرو ویچ بارتلد - مستشرق روسی - در « تذکره جغرافیای تاریخی

۱ و ۲ - مقدمه دکتر مشکور - بنقل از حواشی نامه تشر - مجتبی مینوی - بر تاریخ

طبرستان سرعشی .

ایران» مینویسد: «در زمان قدیم، قسمت شرقی مازندران کنونی هم در جزوه هیرکانیا (۱) محسوب بود ولی در زمان جغرافیا نویسان عرب، سرحد بین طبرستان که در آن دوره، مازندران را بدین اسم میخواندند و جرجان یا گرگان - بفاصله کمی در سمت غربی استرآباد امتداد یافته بود.»

کلمهٔ پتسخوار یا پستش خوار در کتب مورخان اسلامی نیز دیده میشود چنانکه ابن خردادبه در کتاب المسالك والممالك ضمن ذکر نام پادشاهانی که اردشیر، آنانرا شاه خوانده بود از «بدشوارگر» بفارسی و بدشوارجر بعربی نام می برد (۲).

ابوریحان بیرونی هم در الآثار الباقیه هنگام ذکر ملوک الجبال مینویسد «و اما الاصل الآخر فملوك الجبال المقلبون باصفه دیه طبرستان، و الفرجوار - شاهیه» (۳).

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان، پس از ذکر نامه مفصلی که «جسمشف شاه و شاهزاده طبرستان و فدشوارگر و جیلان و دیلمان و رویان و دنباوند»، برای تسر - هرید هرآبده - فرستاد، از فرشوازگر بعنوان یکک اسم مرکب یاد میکنند و مینویسد:

«حد فرشوازگر آذربایجان و سر (۴) و طبرستان و گیل و دیلم و ری و قومس و دامغان و گرگان باشد و اول کسی که این حد، پدید کرد منوچهر شاه بود و معنی فرشواز آنستکه باش خوارای: عش سالما صالحا».

۱- ورکانه - فرس قدیم (حاشیه دکتر شفق بر تاریخ مختصر ایران).

۲- با آنکه قاطبهٔ جغرافی نویسان، ناحیهٔ وسیع بدشوارگر را شامل چند استان - منجمله طبرستان دانسته اند این خردادبه، آنرا در ردیف نواحی دیگر میشمارد و نه جدا از آنها...

۳- از مقدمه دکتر مشکور بر تاریخ طبرستان و رویان و مازندران.

۴- کذافی الاصل، شاید مراد «شیز» باشد.

بعضی از اهل طبرستان گویند که فرشوادجر را معنی آنستکه فرش هامون را گویند ، و از کوهستان را و گر بمعنی جر دریا را یعنی پادشاه کوه و دشت و دریا و این معنی محدثست و مستقدمان گفته اند بحکم آنکه جریلقت قدیم کوهستان باشد که برو کشت توان کرد و درختان و بیشه باشد ، سوخرائیمان را در قدیم لقب جر شاه بود یعنی ملک الجبال . و مازندران محدث است بحکم آنکه مازندران بحد مغربست و مازندران پادشاهی بود ، چون رستم زال آنجا شد او را بکشت . منسوب این ولایت را موزاندرون گفتند بسبب آنکه موزنام کوهی است از حدگیلان کشیده تا بلار و قصران که سوزه کوه گویند هم چنین تا بجاجرم یعنی این ولایت درون کوه سوز است .»

۵. ل. رایینو (۱) در کتاب خود « مازندران و استرآباد » فرشوادگر را ایالتی شامل آذربایجان ، آهار ، طبرستان ، گیلان ، دیلم ، ری ، قومس ، دامغان و گرگان شمرده اسامی کوهستانهای ناحیه مزبور را با عبارات لاتین قید کرده است^{۲۶} .

باین ترتیب پیداست سرزمینی که بین دو ولایت گرگان و گیلان در کنار دریای خزر قرار دارد در تواریخ باستانی به نامهای مازندران و طبرستان و احیاناً رویان خوانده شده است ، در کتیبه های داریوش - آنجا که از ایالات کشور پهناور خود نام می برد از مازندران نامی بعیان نمی آید . پیش از آن هم در اعلام جغرافیایی اوستا - که در کتاب وندیداد از ۱۶ کشور و سرزمین یاد شده است - از مازندران اسمی بعیان نیامده - است از دوره شاهنشاهان اشکانی هم نامی از مازندران در میان نیست . این بی خبری از سرزمین سرسبز و خرم نواحی شمال ایران دلیل آنستکه پادشاهان پیش از اسلام تا پیش از دوره ساسانی بر این ولایت بعلت وضع جغرافیایی آن و قرار داشتنش در پس جبال گردونسای البرز - و وجود جنگلهای انبوه که به مانند حصنی حصین آن سرزمین را از تهاجم اقوام دیگر مصون میدارد - تسلط نداشتند و اگر هم گاهی در آن

سرزمین اسرار آمیز نفوذی میکردند موقتی بوده است .

یاقوت حموی در کتاب عظیم و معتبر خود «معجم البلدان» نام مازندران را ناسی نو پنداشته است و میگوید در آثار پیشینیان از آن نشانی ندیده‌ام^{۲۷} .

در کتاب ریاض السیاحه شیخ زین العابدین ضمن شرح اوضاع عمومی طبرستان نوشته اند : « دیار مازندران از مضافات طبرستان است و بعضی گویند ملک مازندران خارج از آنست چنانکه گفته‌اند مازندران مشتمل بر هفت بلوک است اول : بلوک جرجان دوم : بلوک سورستان سیم : بلوک استرآباد ، چهارم : بلوک آمل ، پنجم : بلوک رستم‌دار و دهستان ، ششم : رعده (۱) ، هفتم : سیاه برسان (۲) .

میر ظهیرالدین سرعشی ، مازندران را باعتباری منسوب به مازیار میداند و میگوید : « اسم مازندران محدث است زیرا که مازندران در زمین مغرب است و در اصل موسوم بود به بیشه نارون و بیشه تمیشه هم میخواندند و به تجدید مازندران میگفتند . بسبب آنکه مازنام کوهی است از گیلان کشیده است تا به لاز و قصران و همچنین تا به جاجرم و به قول بعضی آنست که مازیار ... دیوار خود فرسود ساختند از جاجرم به جیلان هنوز عمارت آن به جای است و چند جا دروازه فرسود ساختند و دربان نشانندند تا کسی بی‌اذن او آمد و شد نتواند کردن و آن دیوار را ماز میخواندند

۱- در نزهة القلوب ، « روغد » . حمدالله مستوفی صاحب این کتاب ، در ذکر ولایت مازندران میگوید : « و آن هفت تومان است برین سبیل : اول تومان جرجان که دارالملک آنجامت ، دوم سورستاق ، سیم استرآباد ، چهارم آمل و رستم‌دار ، پنجم دهستان ششم روغد ، هفتم سیاه رستاق ... » . ضمن شرح این مطالب ، چند ناحیه سنجمله ساری ، کبود جاسه ، نیم سردان و شهرآباد نیز از توابع مازندران توضیح شده است و باین ترتیب تغییرات جغرافیایی مازندران را در قرن هشتم که حمدالله مستوفی زنده بود مشاهده میکنیم .

و درون آن را مازندرون سی گفتند» .

بعقیده دارمستتر Darmesteter (۱) صورت اصلی اصطلاح مازندران ، مزن تر Mazana - Tera بوده که بعدها مازندران شده است و آن بمعنی : به سوی وجانب مازن است ، مانند شوشتر که به معنی به سوی شوش میباشد . نلد که (۲) میگوید : مازندران به معنی « در مازن » است و بطلمیوس (۳) حد مازندران را بین پارت و آریا Arcia (هریرود) میداند .

در کتاب بندهش - از کتابهای معروف زبان پهلوی - آورده اند مازندرانیان از پدران پییدا شده اند که غیر از نیاکان ایرانیان و تازیان بوده اند (۴) .

باری همچنانکه سی بینیم منطقه کوهستانی مرتفع ، که قسمت عمده آن سلسله جبال البرز واقع در امتداد ساحل جنوبی دریای خزر تشکیل میشود در خاور و شمال قوس ، نزد جغرافی نویسان قدیم عرب ، بنام طبرستان معروف بود . ظاهراً از قرن هفتم ، تقریباً مصادف با زمان فتنه مغول ، اسم طبرستان از استعمال افتاد و کلمه مازندران جای آنرا گرفت و تا کنون هم نام مازندران بر این ایالت اطلاق میگردد . بسیاری اوقات ، اسم مازندران ، عمومیتی پیدا کرده بر ایالت مجاور یعنی گرگان نیز اطلاق شده است . با آنکه یاقوت نمیدانست اسم مازندران از چه وقت استعمال شد و در کتابهای قدیم اثری از این اسم نیافت ، مع هذا استعمال آن در آن زمان همه جا معمول بود . در حقیقت این دو اسم یعنی طبرستان و مازندران - مترادف و بیک معنی بوده است اما در همان حال که اسم طبرستان بر تمام نواحی کوهستانی و اراضی پست ساحلی اطلاق میشد کلمه مازندران بر منطقه اراضی پست ساحلی که از دلتای سفید

۱ و ۲ و ۳ - مقدمه دکتر مشکور بر کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران بنقل

از زند اوستا ج ۱ ص ۳۷۳ و تبعات ایرانی ج ۲ ص ۱۷۸ و جغرافیای بطلمیوس ، کتاب ششم فصل پنجم .

۴ - مقدمه دکتر مشکور بر کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران .

رود تا جنوب خاوری بحر خزر امتداد دارد اطلاق میگردد سپس این کلمه ، یعنی مازندران ، بر تمام نواحی کوهستانی و ساحلی اطلاق گردید و امروز دیگر اسم طبرستان استعمال نمیشود (۱).

رابینو برای اولین بار گرگان را ضمن نواحی طبرستان می‌شمارد و میگوید منوچهر از این قابوس شاهزاده آل زیار حدود طبرستان را بترتیب ذیل تعیین کرده بود : از مشرق دینار جاری - از مغرب ، دهکده ملاتکه در جنوب هوسم است - از جنوب ، پیش - آمدگی جبال که آبهای آنها وارد دریای آپسکون (خزر) که خود حد شمال این ایالت است میشود . پس طبرستان مشمل بر گرگان ، استرآباد و مازندران و رستمدرار میشود که گاهی بسطام ، دامغان ، فیروزکوه و خرقان نیز بآن ملحق میگرددیده - است .

در کتاب حاضر ، طبرستان بهمین کیفیت تا مرزهای گرگان تعمیم داده میشود و مورد بحث قرار میگیرد .

طبرستان و توابع آن

ریشه و معنای کلمه طبرستان :

در میان مردم پیشین مازندران دو قوم ، سرشناستر از اقوام دیگر بودند یکی تپوریهایا تپیریها و دیگری ماردیها یا آماردها . تپوریها در کوههای شمالی سمنان و آماردها پیرامون شهر آمل سکنی داشتند ، بنا بر نوشته استرابن جغرافی دان یونانی این دو طایفه از اسکندر مقدونی شکست یافتند اما بارتولد مستشرق روسی میگوید ماردان مغلوب اسکندر مقدونی و بعد اشکانیان شدند و اشکانیان در قرن دوم ، آنها را در حوالی ری سکونت دادند و اراضی سابق ماردان ، بتصرف تاپوران درآمد .

استرابون پس از وصف سلسله جبال توروس (آغری داغ) (۱) میگوید :
 نواحی شمالی این رشته جبال را اقوام گله Gelae و کادوسی Cadusii (قادوش)
 (طالشی) و اسردی Amardi و بعضی از قبایل گرگانی در تصرف دارند از آنجا بعد
 رو به سوی مشرق و جیحون ، اقوام پرتو (پارت) و سرگیانی (سروی) و گرگانی
 زندگی میکنند و رشته کوهی که از ارمنستان تا این حدود امتداد دارد به پراخوتراس
 موسوم است .

در مورد معنای کلمه (طبر) پیش از الحاق به پسوند « ستان » - همچنین درباره
 طبرستان بصورت اسم مرکب ، اختلاف سخن وجود دارد . بنظر بارتلد کلمه طبرستان ،
 تحریف و تعریبی از تاپورستان است که نام آن حتی روی سکه های دوره ساسانی دیده -
 میشود .

ابوالفداء در تقویم البلدان خود ، در وجه تسمیه طبرستان از لغت سازی عامه
 پیروی میکند و میگوید : چون مردم آن سرزمین ، بمناسبت جنگلهای انبوه ، غالباً از
 « تبر » برای هیزم شکنی استفاده میکردند بهمین لحاظ ناحیه مزبور ، طبرستان نامیده -
 میشد .

در کتب معتبر از این بابت داستانی نقل کرده اند که خلاصه آن چنین است :
 در دیار یکی از پادشاهان اکاسره جماعتی از جانیان گردآمده بودند که عموماً واجب -
 القتل بودند .

۱- این کلمه که در یادداشت شماره ۱ را بینویر « سازندران و استرآباد » « کوههای آغری
 طاع » و در مقدمه دکتر مشکور بر کتاب تاریخ طبرستان و رویان و سازندران بشکل بالا
 آمده است دو کلمه مأخوذ از ترکی است که در آن داغ یا طاع یعنی کوه و آغری بمعنای درد
 است . بنظر میرسد نخست استرابین در انتقال لفظ صحیح دچار اشتباه لبی شده سپس این
 اشتباه در آثار سایر مؤلفان راه یافته است و احتمال فراوان میرود اصل این کلمه لفظ
 ترکی « آغیر » باشد بمعنای گران و سنگین که بلحاظ نزدیکی تلفظ با « آغری » ایجاد
 شبهه میکند .

پادشاه از وزراء مشورت خواست و از تعداد آنان پرسید. گفتند، تعدادشان بسیار است فرمان داد موضعی جستجو کنند که خالی از سکنه باشد و آنرا در آنجا، بصورت زندانی، سکنی دهند. لشگریان، در جستجوی بلاد برآمدند، در جبال طبرستان جایی خالی یافتند و چگونگی را پادشاه خود خبر دادند. آنگاه، جانیان در کوهستانهای مزبور جای گرفتند و چون سالی گذشت پادشاه از وضع زندگیشان جویا شد. گفتند همچنان زنده اند اما بسختی روزگار میگذرانند. پرسید چه میخواهند. آنها گام سراسر کوهستان، پوشیده از جنگل و درختان انبوه بود پاسخ داد: تبرها، تبرها (۱)، باین معنی که برای قطع اشجار و ساختن خانه از آنها، به سبالی تبر نیازمندند. کسری (۲) درخواست آنرا اجابت کرد و یک سال مهلت داد که آنان برای خود خانه ها سازند. چون وعده بسر آمد و خبر رسید که زندانیان خانه های چوبین ساخته اند پرسید بار دیگر چه میخواهند. گفتند زنان زنان یعنی بانوان میخواهیم. کسری فرمان داد قاطبه زنان زندانی را بآن ناحیه اعزام دارند و باین ترتیب نسلی پدید آمد که طبر زنان یا « تبرزنهها » نامیده شد و عرب آنرا بصورت طبرستان در آورد^{۲۸} (۳).

همچنین صاحب ریاض السیاحه گفته است: چون مردم آن دیار، آلت تبر

۱- در اصل: طبرها والهاء فیه بمعنی الجمع فی جمیع کلام الفرس.

۲- کذا فی الاصل.

۳- ما این داستان را از معجم البلدان یاقوت گرفتیم وی در دنباله مطلب می نویسد: ما خود شاهد بودیم که در طبرستان، سرد و زن، کوچک و بزرگ، بی چیز و دارا تبری بدست داشتند والحق، اطلاق آن لفظ بسیار بجاست و خدا آگاه تر است. عین نوشته یاقوت در تعلیقات این مجموعه بشماره ۲۸ مندرج است.

استعمال میکرده‌اند لهذا آنجا را طبرستان گفته‌اند (۱)

میر سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ضمن توصیف قلعه طبرک (۲) درباره «طبر» میگوید :

به زبان طبری ، « طبر » کوه را گویند و چون در میان صحرای قلعه ری ، تپه [ای] بزرگ واقع است آن تپه را طبرک خوانند یعنی کوهکک به کاف تحقیر [به نسبت] سایر جبال که در آن حوالی واقع است .
 را بینوولسترنج در تأیید نکته بالا مینویسند : طبر در زبان محلی بمعنی کوه است بنا براین طبرستان بمعنی ناحیه کوهستانی است .

نواحی طبرستان :

از تلفیق اطلاعات پراکنده مؤلفان جغرافیا درباره گران و طبرستان نتایج زیر حاصل میشود :

۱- طبرستان ناحیه‌ای مرکب از کوه و دشت و دریاست که تا قرن چهارم هجری ، شامل آبادیهای زیر بوده است :

آمل ۲۹ - نائل ۳۰ - سالوس ۳۱ - کلار ۳۲ - رویان ۳۳ - سیله ۳۴ - الهم ۳۵ (۳)

۱- ر.ك. الانتخابات البهية .

۲- طبرک در ری بوده... الان آثار عمارت آن مثل آثار شهر ری باقی است و چشمه مشهور به چشمه علی در میان قلعه طبرک بوده است... « تاریخ یمینی حاشیه ۱۸۲ » در سال ۳۷۰ چون مجدالدوله بسن رشد رسید ، زمام کلیه اسورکشور را در دست گرفت و سیده از دخالت در کارها نمیتوانست خودداری کند . بهمین مناسبت مجدالدوله مادر خود را در یکی از قلاع مستحکم بنام طبرک نزدیک ری محبوس ساخت... « دوهزار و پانصد سال تاریخ ایران عباس پرویز ص ۸۶ ج ۲ » .

۳- گاهی عین الهم ، زمانی چشمه الهم و سرانجام الهم - بتهنایی - بکار رفته است مقدسی این آبادی را از توابع گران شمرده است .

ساری^{۳۶} (۱) - برجی^{۳۷} (۲) - مهروان^{۳۸} - لمراسک^{۳۹} - سامطیر^{۴۰} -
تمیشه^{۴۱} (۳).

۲- گرگان - سرزمینی است میجاور طبرستان شامل استرآباد^{۴۲} - آبسکون^{۴۳} -
آخر^{۴۴} - رباط^{۴۵} - دهستان^{۴۶} که در تواریخ قدیم گاهی از توابع خراسان ، زمانی
بصورت مستقل و گاهی نیز در ردیف نواحی مازندران ذکر شده است (۴).
اینک برای روشن شدن اوضاع عمومی طبرستان و گرگان مقارن پیدایش
علویان و سراسر دوران حکومت آنان در باره هر یک از این دو ناحیه بطور اجمال
سخن میگوییم :

۱- اوضاع عمومی طبرستان :
طبرستان سرزمینی با شکوه ، سبز و خرم ، دارای سلسله
کوهستانهای استوار ، رودخانه های سرشار ، آب و هوایی نزه ، مردمی خوش منظر
و صاحب خاکی زرخیز است . پادشاهان طبرستان همزمان با نفوذ اسلام در آن نواحی
لقب « اسپهد » داشتند و مهمترین شهر آن « آمل » بود . هنگامیکه مازیارین قارن بر
طبرستان مسلط گردید ، فرمان خلیفه بغداد در آن سرزمین از اعتبار افتاد و از آن پس

۱- یا : ساریه .

۲- گاهی تریجی ، زمانی ترنجه ، موقعی توجی و سرانجام تریجه .

۳- گاهی : طمیس یا طمیسه .

۴- رابینو سیگوید : گرگان که همان وهراکانه اوستا و هیرکانیای نویسندهگان باستان-
است قسمت عمده اش شامل دشت وسیع و جلگه های مشروب از گرگانرود و اترك است اصلا
قسمتی از طبرستان بشمار میرفته ... چندین قرن بعد خود گرگان ایالت جداگانه ای محسوب
گردید ولی تابع خراسان بوده است پس از تغییراتی که در اثر حملات مغول پیش آمد از
لحاظ سیاسی ضمیمه مازندران شد و شامل بود بر تمیشه ، استرآباد ، آبسکون و
دهستان .

طبرستان دارای دژهای بسیار شد (۱). در سر راه طبرستان به گرگان، شهرستان طمیس یا تمیشه وجود داشت که دروازه طبرستان بشمارسیرفت و جز آن دروازه، ورود و خروج بر طبرستان، محال بود (۲) هامون طبرستان، برای کشاورزی و ستور داری استعدادی شگرف داشت و مردم، بزبانی سخن میرانندند که بهری از آن تازی و بهری پارسی بود چندانکه ساکنان نواحی مجاور، از درك آن عاجز بودند. بناهای طبرستان از چوب و نی و پشت بام آنها از سفال سرخ سفروش بود، باران لاینقطع و بسا اوقات یکسال تمام بی وقفه می بارید و آفتاب ظاهر نمیشد. مردم آن دیار، بسیار نوی و پیوسته ابرو بودند، باشتاب سخن میگفتند و طعاششان بمانند امروز، نان برنج، ماهی و سیر بود. ابریشم طبرستان در سراسر جهان امتیازی بسزا داشت چندانکه در میان کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، ناحیه ای در تولید ابریشم به پایه طبرستان نمیرسید. از درختان عظیم بیشه های طبرستان سیوه فراوان بدست می آمد و چوبهای جنگلی آن از قبیل خدنک، مورنگین، شمشاد و شوحط بی مانند بود. در طبرستان، جامه های گوناگون گرانبها، گلیم سیاه شگفت انگیز، زربافتهای خوش نگار، دستارهای پنبه ای و شرابیهای ظریف می یافتند (۳) و طلا و جواهر آن خریداران بسیار داشت. سرزمین طبرستان که هامون و کوه و دریا کنار را شامل بود از ناحیه دیلمان^{۴۷} تا حد تمیشه وسعت داشت و تمام این منطقه آباد، سر سبز و نعمت بار بود (۴) مردم طبرستان تا ظهور اسلام کیش زردشتی داشتند و پس از استقرار اسلام نیز جمعی شیعه، گروهی

۱- البلدان یعقوبی.

۲- الاعلاق النقیسه.

۳- « و زنان باشند در طبرستان که به روزی، بحسن صنعت دست، پنجاه درهم کسب

کنند » ابن اسفندیار.

۴- تلفیقی از مندرجات مسالک و مسالک اصطخری، ابن حوقل، حدود العالم ... و

الانتخابات الهیة.

حنفی و باقی حنبلی یا شافعی سذهب بودند (۱) از طبرستان جماعتی کثیر از اهل علم و ادب و فقه بپا خاستند (۲) که ما در فصل چهارم از آنان اسم برده ایم . از قدیم الایام، طبرستان، پناهگاه اکاسره و جباره و بمانند خزانه ای بوده است که ذخائر در آن سپینهادند . هر جهاننداری که دشمن بر او غالب میشد و نمیتوانست در سرزمین دیگری اقامت کند برای حفظ جان و مال از مکیاید دشمنان بطبرستان رو سببرد . امنیت و آسایش خاصی که در طبرستان جریان داشت بنا بر آن بود که مملکتی مفرد بشمار میرفت و فقط یک پادشاه در آن حکمروایی داشت بعلاوه اهل طبرستان بهیچ چیز که از ولایات دیگر آورند حاجت نداشتند . هر چه در هر جا موجود بود در آنجا هم بود .

ابوالحسن یزدادی میگوید : پیری صد سال خراسانی جواب آفاق یافتم که گفت : اقالیم سبع را طواف کردم و عمر بسیاحی سیاه کرده ، مثل طبرستان ولایتی برای آسایش و امن و خوش عیش و پاکیزگی نیافتم و اگر کسی گوید جایی دیگر تواند بود نه از بصارت و بصیرت گوید و مقلد باشد (۳) .

دژها و شهرهای طبرستان :

جغرافی نویسان قدیم ، بسیاری از دژها و شهرهای طبرستان را نام برده اند که اکنون از آنها در نقشه ها اثری دیده نمیشود . این قلعه ها و شهرها یا ضمن هجوم مغول به ایران یا در لشگرکشی های امیر تیمور که در اواخر قرن هشتم مکرر به سازندگان تاخت و تاز کرد از میان رفت . بعلاوه اساسی غالب این شهرها و دژهای

۱- احسن التقاسیم .

۲- معجم البلدان .

۳- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار .

از میان رفته در کتابهای مسالک ذکر نگردیده است و فعلاً ممکن نیست که محل آنها راحتی بطور تقریب در نقشه‌ها تعیین کرد. ابن حوقل در قرن چهارم از سه ولایت کوهستانی که دارای جنگلهای خوب و اراضی حاصلخیز بود اسم برده که در جنوب ساری و تقریباً بفاصله یکروز راه از آن شهر واقع بوده بطرف مغرب تا سرز دیلم در ایالت گیلان امتداد داشته است. اول کوه فادوسیان که ایرانیان آنرا با دوسبان میگفتند. این کلمه نام خاندان حکمرانان آنجا بود که تقریباً هشتصد سال یعنی از زمان هجوم اعراب تا فتنه مغول پادشاهان نیم مستقل آن حدود بوده‌اند. در سراسر این ناحیه کوهستانی دهکده‌هایی که مهمترین آنها دهکده منصور خوانده میشد پراکنده بود دهکده دیگر که از حیث اهمیت پس از قریه منصور بود « ارم خاست^{۴۸} » یا « ارم خواسته » نام داشت و شامل دو قریه بالا و پایین بود و در حدود یکروز راه تا ساری فاصله داشت ولی در تمام این دامنه کوهستانی آبادی بزرگی که مسجد جاسعی داشته باشد نبود. نزدیک فادوسیان ناحیه کوهستانی قارن قرار داشت که مرکز حکومت دودمان قارن بود، گفته میشود نسبت این خاندان بیارتها میرسید. بهر حال نام سرداران قارن در تاریخ ساسانیان ذکر شده است و در عهد مسلمین نیز فرمانروایان آن ناحیه بوده‌اند. استوارترین دژ دودمان قارن که از دوره ساسانیان در تصرف آنان بود فرم یا « فریم » نام (۱) داشت. آبادترین شهر آنها شهر سهار یا سهار (۲) بود و مسجد جامع منحصر بفرد آن ناحیه در این شهر جای داشت. محل فریم متأسفانه در هیچیک از کتب مسالک بطور دقیق تعیین نشده اما یاقوت از آن نام برده است و در قرن هشتم حمدالله مستوفی گوید « بعضی از قومس گرفته‌اند و بعضی از توابع مازندران و اکثر اوقات داخل ساری میباشد و بوالی او تعلق دارد » سومین ولایت کوهستانی ناحیه روینج در

۱- ر. ك تعلیق شماره ۴ در پایان کتاب.

۲- ر. ك تعلیق شماره ۳ در پایان کتاب.

شمال ری واقع و از دو ولایت دیگر بمرزهای دیلم نزدیکتر بود. اسم هیچ شهر و دهکده‌ای در این ناحیه بدست ما نرسیده است ولی چنانکه نقل کرده اند در غایت شادابی و حاصلخیزی و دامنه‌های آن با انبوه درختان جنگلی پوشیده بوده است. بفاصله یک روز راه یعنی پنج فرسخ، در باختر آمل در جلگه‌ای نزدیک بساحل شهر ناتل یا ناتله و بهمین فاصله در سمت باختر ناتل شهر سالوس یا شالوس واقع بود مقدسی گوید در آنجا قلعه‌ایست که از سنگ ساخته‌اند و مسجدی در یک سمت آنست در حول و حوش آن دو شهر دیگر است که یکی را کبیره و دیگری را کچه (۱) گویند. اسم شالوس ضمن جنگهای امیر تیمور بنام چالوس آمده است. ظاهراً امیر تیمور ضمن لشکر کشی‌هایی که در این بلاد کرد تمام آن بلاد، همچنین بلاد کوهستانی جنوب آن یعنی رویان و رستم‌آر را بکلی خراب کرد. شهر کلار که یا قوت آنرا همان شهر کچه سزبور در فوق دانسته در یک منزلی شالوس در کوهستان قرار داشت و از کلار، تا حدود دیلم یک منزل راه بود. در این نامها اختلاط و اشتباه هم روی داده است. دور نیست کلار و کچه و رویان شهرهایی متصل بیکدیگر. حتی احتمال میرود که هر سه اینها اسم یک شهر باشد. رویان علاوه بر این، نام روستای بزرگی در کوهستانهای مرز باختری طبرستان بود. ابوالفداء گوید شهر رویان که آنرا شارستان نیز گویند بر قلعه کوهی جای دارد و مشرف بر معبری کوهستانی بفاصله شانزده فرسخی قزوین است یا قوت گوید رویان کرسی منطقه کوهستانی طبرستان و آمل کرسی منطقه جلگه‌ای و اراضی پست ساحلی است در رویان ساختمانهای خوب و باغستانهای پر سیوه وجود دارد و نزدیک رویان (یا کلار) شهر چه سعید آباد واقع است. دژ عظیم طاق در مرز دیلم، که هنگام هجوم سپاهیان منصور خلیفه عباسی بان حدود آخرین پناهگاه سپهبد طبرستان قرار گرفت، باید در همین ناحیه رویان واقع باشد... طاق دژی بود

استوار که در زمان باستان خزانه پادشاهان ایران و آن نقبی در بلندی کوهی صعب-العبور بود. این نقب مانند دریچه‌ای بود که چون آدمی بآن داخل میشد باندازه یک میل در تاریکی بسختی راه می پیمود آنگاه بمحلی میرسید مانند شهری که از هر سو کوهها آنرا دربر گرفته باشد. در این دره وسیع غارهای بسیار وجود داشت و در میان آن چشمه آب بزرگی بود که از سنگی بیرون می‌آمد و پس از فاصله‌ای در شکاف سنگی دیگر فرو میرفت... در سرچشمه شاهرود بزرگ، که شعبه خاوری سفید رود است ولایت رستم‌دار واقع است که حمدالله مستوفی گوید: «قریب سیصد پاره دیه از توابع آن است و هوایش بگرمی مایل است و بیشتر ولایت را آبش از شاهرود» این ولایت که از نهرهای متعدد مشروب میشد میان قزوین و آمل در سمت خاور ولایت رویان قرار داشت. در کنار شاهرود مهمترین دژهای فرقه اسماعیلیه جای داشت و شاید قلعه «کلام» در همین ناحیه رستم‌دار بوده است. این قلعه که یاقوت آنرا دژ باستانی طبرستان شمرده بدست فرقه اسماعیلیه افتاده بود و سلطان محمد پسر ملک‌شاه سلجوقی لشگری بدانجا گسیل داشت که آنرا تصرف و با خاک یکسان کردند. دو فرسخی خاور آمل در راه کناره، شهر میله واقع بود و سه فرسخ بعد از آن شهر، برجی در یک منزلی ساری قرار داشت شهر معطیر یا مامطیر هم در یک منزلی آمل و ساری و شش فرسخی دریا بود که بار فروش امروز بجای آنست. یاقوت در وصف آن گوید: مسجد جامع و روستاها و آبادیهای بسیار دارد.

نزدیک ساری و شاید در خاور آن، شهر نامیه^ه (یا نامشه) واقع بود و روستایی نیکو داشت و در بیست فرسخی ساری بود و شهر مهروان ده فرسخی ساری دارای مسجد و یادگانی مشتمل بر هزار نفر بود. متأسفانه محل دقیق این دو شهر معلوم نیست. در انتهای مرز خاوری طبرستان سه منزلی ساری سر راه استرآباد، شهر طمیس یا طمیس (۱) در کنار معبر بزرگی که از کوه تامیان با تلاقهای کنار دریا